

شهادت امام رضا

۱۲

وسدرةالشمس بامر خالق عالم بجهت ان امام آورده بودند **مؤلف** نخته از چوب طویلیاب حوض سلسبیل طبر او آورده بود از باغ جنت جبرئیل چون بمضویردم و کرشمم و کرشمم که امام خود را در غسل انسروردم تمام فرمود ای ابوالصلت مرا بخواجناجی بنیست بر آنکه ملائکه مقربین بامر حضرت در عالمین مراد می نمایند پس آنحضرت بعد از فارغ شدن از غسل ان امام عالم تمام فرمود برو و کفن و حنوط حاضر کن چون رفتم سد و کفنی از سده و سندن باقیم و آوردم **مؤلف** بامر خالق عالم بکانه معبود کفن ز سندن و سدرش ز سده آمده بود کفن نه جامه جاه رسول دادند کفن نه بر بدن ماه مصر پر این چه سد بوی خوش خوابگاه روح بنول چه سده عطر و کسوسه مشکبار رسول طرازی پیکر را بدر باض مهر و وفا بر از قامت کجوی سر و باغ رضا چون آنحضرت از دست مبارک خود پدید بر لب خود را حنوط پاشید و کفن پوشید حالتی با آنحضرت دست داد که از یاد آمد و المی بوی عارض شد که گویا ایام چنان سر آمد و چون سر کفن را بستیم گفت **مؤلف** در نشا طبری جهان بان تبسم نقاب بر رخ خورشید آسمان تبسم بر روی خویش در دروغ غصه با کردم چو بوسه از رخ یعقوب بکن تبسم برای طایر غم در حدیقه مانم بشاخصا درخت دل آشیان تبسم ای شیعه بخاطر داری احوال ان امام مظلومی را که در صحرائی کربلا امام زین العابدین ^ع بدش آمد بخت رسیده است در وقتیکه بیکر مطهر امام حسین ^ع و زو سه شب بر روی خاک کربلا در مهلبا رسیده افتاده بود و طایفه از صحرا نشینان که ایشان را بنی اسد می نامند بجهت دفن پیکر آنحضرت حاضر شدند چو خواستند که جسم شریف آنسرد را با سایر اجزاء و شهادت آنجا که سپارند هنوز دست بان زن صد پاره از پافتاده دراز نکرده بودند که ناگاه دیدند از دور جوانی نا توانی و بخوری بیماری بنیادی که جیبش با هر شکسب که داشت بر خستار کثیر الا نوار امام مظلوم شبیه بود حاضر شدند بر سر آن نشین در خون طیبیداشتنه آه جانسوز از نهادن بر آمد و بجهت غسلش چشمه عین الجبوة از چشم حق بن جاری ساخت از رشنه آه بد و خون کفش پراخت کافورش موجود نبود اما از طین غسلش داد اما از آب بد و خون کفش پوشید و طراز جامه خونین نمازش گذارد و لیکن با ملائکه مقربین پس در موضعی که خداوند عالمان پیش از بعثت پیغمبران فرانسور شهیدان را مقرر داشته بود بفری کنند و آن جسم ناز پر در زهر را خواستند که دفن نمایند جناب امام زین العابدین ^ع آن بدن مطهر را برداشته بزبان حال میگفت **مؤلف** آبروی مرا در خاک پنهان میکنم خاک را از مردج گو جان میکنم مصر من شام است کنعان کربلا یعقوب وار بین الاخران بنا از نو بکنگان میکنم خوش چنانی بنا کردم ز سر و باغ دین جو بهادر و روان از چشم کربان میکنم افتاب شرق ایمان بوی این جسم پاک کربلا را مغرب خورشید نابان میکنم الفصح حید مطهر امام مظلوم را از غریب معصوم خاک سپرده باد بد و خون آلود و چهره غبار آلود روانه شام محنت فرجام شد و مهتابی همراهی اسیران اهل ظلم و عدوان کردید **مؤلف** نقل شاه طوس را مکنار ای دل نا تمام این زمان بگذر ز حرف کربلا و شهر شام باز بر گردان عنان خامه از کربلا رو بطوس آدرسو سلطان اظلم رضا ابوالصلت مگوید که چون امام محمد تقی ^ع از غسل و کفن و نماز پدید

جلد ثانی

تاریخ

بزرگوارش فارغ شد فرمود که ای ابوالصلت نبوت بیا و بگویم فدای تو شوم از نزد تجار بیاورم فرمودند
از خانه بیاور چون داخل خاتمه دیدم که نابوی آنجا است که دست قدرت حق تعالی از چوب سدره المنتهی ساخته بود
نابوت شهادت از برای آن نور چشم امام موسی حاضر ساختیم جناب امام محمد تقی آنحضرت را در آن نابوت گذاشته بودند
هنوز آن پیکانه افاق از سوکانه فارغ نشده بود که نابوت از زمین جدا شد و سقف خانه شکافته و نفع کرد بدین اهل خانه
رفت آن نابوت بر و شرمک چون دعای منجایی بر فلک همین که جناب امام محمد تقی آنحضرت را از نماز فارغ شد عرض کردم که این
رسول الله هر که مامون بیاورد آن سرور را از من طلب نماید چه بگویم حضرت فرمود خواهی موشن باش اینک بسو تو مراجعت
خواهد فرمود ای ابوالصلت هر که پیغمبر در مشرق رحلت نماید و وقتی او در مغرب باشد البته حق سبحانه و تعالی اجساد
و ارواح منوره ایشان را در اعلیٰ علیین با یکدیگر جمع نماید حضرت در این سخن بود که باز سقف خانه شکافت و آن نابوت
محفوظ بر جنتی که همون فرود آمد و آنحضرت جسد پدربزرگوار را از نابوت برگرفت و بجوی خوا باینده که گویا
وی را غسل نداده اند و کفن نکرده اند پس فرمود ای ابوالصلت در آنجا که مامون ملعون داخل شود چون در خانه را
کشوم مامون را دیدم که با غلامان خود در در خانه ایستاده پس آن لعین داخل شد و آغاز نوحه زاری و بیقراری
نمود که پسران خود را چاک زد و فریاد برآورد که ای پسر من سر بر مصیبت خود دل مراید زار زد و داخل حجره شد
نزد یک سر آنحضرت نشست گفت شروع کنید در بجهت آنحضرت و امر کرد که فریاد شریف آنحضرت را حفر کنند و چون
گفتن قبر آنسر شدند آنچه فرموده بود بظهور رسید چون در پیش کردند خواستند که قبر را حفر نمایند زمین
انقباض نکرد کسی از اهل مجلس اینک گفت که ای مامون تو اقرار با ما داشتی آنحضرت پیمان گفتی که آنرا گفت که امام
میاید در جنت و ما تیر هر کس مقدم باشد پس امر کرد تا قبر مطهر را در جانب قبله حفر نمودند و چون آب ماهیان
پیدا شدند گفتی پوشه امام رضاء در حال چوه خود معجزات و فراین بمانند و بعد از وفات بزرگواران خود را
بر ظاهر گردانند و چون ماهی بزرگ ماهیان خود را خورد یکی از وزرا گفت که میدان آنحضرت در ضمن این گرام
نور ایچ چیز خبر داد گفت نه گفت آنحضرت اشاره فرموده است بلکه مثل ملک و پادشاهی شهابی عباس مثل این
ماهیانست که با این کثرت و دولت که در این مغرب ملک شما منقعی دولت شما سراید و سلطنت شما با خرد
و خضعای شخصی را بر شما مسلط سازد که چنانکه این ماهی بزرگ این ماهیان خود را خوردی شمارا چنین از روی
زمین براندازد و اتمام اهل بیت سالت را از شما بکشد ماموز گفت راست میگوید پس آنجناب با مدخون سا
مراجعت نمود ابوالصلت میگوید که بعد از آن مامون مرا طلبید و گفت که بمن تعلیم کن اندعانی را که خواندی واجب
رفت گفتم بخدا سوگند که بخاطر ندارم و فراموش کردم و با آنکه راست میگویم و امر کرد تا مرا بر زمین بردند و یکسال
در حبس بودم و چون دلشک شدم شیوه پادماندم و عبادت و دعا مشغول شدم و انوار مقدس محمد و
الرحمن را شفیع خود کردم و خدا را بجو ایشان سوگند دادم و بجان خود را طلب نمودم هنوز دعای من تمام
بود که امام محمد تقی آنحضرت حاضر شد فرمود دلشک شد عرض کردم بلای این رسول الله فرمود بر خیز و دست

شهادت امام رضا

۱۴

و زنجیرها از پای من بیرون آورده و مرا از زندان بیرون برد و حارسان و غلامان مرا میزدند و با عجز آنحضرت
پادای سخن با من نداشتند و چون مرا از زندان بیرون آورد گفت برو در امان خدا که هرگز تو مامون را و او تو را نخواهند
پس رفتم و چنان شد که فرمود مجلسی که سر و غریبان بر او بنامش بنام ابن عباس رضی الله عنه **اولف**
اینجا اگر نه کوی غم شاه کربلاست جویش از زمین بذر و عرش برین چو است اینجا اگر نه صفه کاخ عزای اوست
رهزای مادش ز چهره حالت عزایست که نینسبم مائمه سردار کربلا البتة محفل غم سلطان دین رضاست این محفل
عزای غریبی است کاندو مائمه نشین محمد و صاحب عزاداست این محفل قصه که بوغصه بارو از باغ مائمه خلف
شاه اتماست این محفل عزای شهنشا طوسی است خون رخسار ^{زین} زین این سخن رواست این بابویه بسند معتبر ^{عنه}
اینکه یکی از درستان اهل بیت سالت و موالین آنحضرت و اشکرده است که شبی در سناباد طوس ناچار ^{عنه}
از شب گذشتم در نزد مامون بودم و چون مرخص شدم و بجانه آمدم بعد از نصف شب صدای در خانه را شنیدم یکی
از ملازمان که حاضر بود گفت کس است گفت غلامی از غلامان سر و غریبان هر شمه را بگو که آنحضرت ^{عنه}
پس بر خواستم و جامه خود را پوشیدم و بجای روانه خدمت انسر در شدم دیدم که آن حکم گوشه رسو ^{عنه}
داند و هکین نشسته است در صحن خانه نه موشی که در دل غمناک خود را با اظهار نماید و نه انبسی دارد که اسرار
خود را با آشکارا نماید سلام کردم و جواب شنیدم فرمود که ای هر شمه بنشین چون نشستم فرمود که هر چه میگویم
بشنو و ضبط کن ای هر شمه بدان که هنگام آن رسیده است نزد حق تعالی حلت کنم و بعد بزرگوار خود و پدران بزرگوار
خود ملحق شوم ای هر شمه نامه جانم باخر رسیده است صیاد فضا در راه وجودم دام گشوده و مامون ملعون غم
نموده است که بدانه انکور و انار زهر آلود مرغ چو مرا صید نماید من آن شهادت داده و در آن کشته شدن ^{عنه}
و فرشته پید خواهد شد **اولف** صیاد من از جور اندر دام میخورد بلام بسمل و از زندگی ناکام میخورد بناگاه
من از زندگی کام میجوید بمرگ من برای خوشتر آرام میخورد زهر را در رشتنه خواهد کشید و در میان دانهها
انکور خواهد خورد و در ناخن بعضی از غلامان خود خواهد کرد که از برای من نادر دانه کنند و بجز من خواهد خورد اینند
و عضا الهی بر من جاری خواهد شد **اولف** ز یاد رخ فریب شود آشیان من باید طراز عرش برین از مکان من
روح الامین در پد کبریا در بخلد کوی بگریه نزد بنی داستان من ای هر شمه چون من بجای رفیق حلت کنم انگاه
خواهد خواست که مرا بدست خود غسل دهد چون این اراده کند پیغام مرا در خلوت با و برسان و بگو که اگر من عرض
غسل و کفن و دفن من بشوی ^{عنه} حق تعالی تو را مهلت بخواند و عذابیکه در آخرت برای تو مهیا کرده است ببرد
در دنیا خواهد فرستاد و چون این سخن را بشنوی بگفتار غسل دادن من بر خواهد داشت بشو خواهد گذاشت از ایام
خانه خود مشرف خواهد شد که تو چگونه مرا غسل میدی ای هر شمه ز بهار که تو من عرض غسل من بشوی ^{عنه} لانه پنی که
کنا در خانه خیمه سفید برایش چون خیمه را مشاهده کردی مرا بردار و باندرون خیمه بر و خود در پیرین خیمه بایست
و دامان خیمه را بر مدار که هلاک میشود و بدانکه آن لعین از بالای ام خانه خود بشو خواهد گفت که شما شیطان ^{عنه} بگوئید

و نظر کن

که امام را غسل نمیدهد مگر امامی مثل او در این وقت امام رضاء کی غسل میدهد و حال آنکه پسرش در مدینه است
و مادر طوسیم چون این را بگوید جواب بگوید که ما شیعیان میگوئیم که بر امام واجب است که امام را غسل دهد اگر ظلمت
نکند پس اگر کسی غدی کند در میان امام و فرزندش جدا افتد امامت باطل نمیشود و اگر امام رضاء را در مدینه
میگذاشی پسر علائمه او را غسل میدهد و در این وقت پسرش او را غسل میدهد اما نجوی که دیگران نمی بینند پس از عشا
خواهی دید که انچه کسوده میشود و مرا غسل داده و کفن کرده بر دو تخته گذارده اند پس نخست مراب را در کوه
مدین برد و چون مرابطه هر دین بر ندمامون ملعون خواهد که قبر پدر خود را قبله قبر من کند و هرگز نخواهد
و هر چند کلنگ بر زمین بزنند بقدر سزا خنی جدا شوند و چون این حالت را مشاهده کنی نزد او برو و بگو
که این اراده که نواری صورت خواهد بست بر امام با پدر مقدم باشد و اگر در پیش روی تو قبر هر دو یک کلنگ بر زمین
زنند قبر کند و ضریح ساخته ظاهر شود و چون آن قبر ظاهر شود از ضریح آب سفیدی برود آید و آن قبر را آراب
پر کند و ماهی بزرگ در میان قبر ظاهر شود بطول قبر و بعد از ساعتی ماهی ناپیدا شود و آب فرود آید پس در آن
وقت مراد را بگریز و مگذار که خاک بر قبر من بریزند زیرا که قبر خود پر خواهد شد پس فرمود که ای هر که انچه گفتم
حفظ کن و بعل آورد و در هیچ یک از آنها مخالفت من مکن گفتم ای سید و سرور پناه بسیر بخدا در لری از اسور
تو را که مخالفت نامم چون و صابای خود را تمام کردند جز بز و غنم در خانه ماندند و من گریان و نالان از خدمت ^{انحضرت}
پروان آمدم چه بسیار شبیه سینه شبان شبی حضرت سیدالشهداء امام حسین در صحرائی که بلا خبر شهادت
خود را باهل بیتش پر خود داد و بهر یک بزبانی و بیانی گفتگو میکرد که دلهای ایشان کیاب میشود بگفتگو ^{الف}
فردا بود که فاطمه از درد اضطراب ایستاد و گریه و بلباب دل کباب فریاد کرد که شریک خدا ناله میکند بغیوب ^و
گریه برای پسر کند فردا بود که حضرت خیر البشر زغم سازد روان بمانم تراشک دم بدم ای شیعیان جانبا امام
حسین در ان شب خواهری داشت غمخوار پیره داشت بیمار و خزان بودش هر گریان و نالان برادران هر یک
هوادار و جان فشان چیده داشت ظهیری پیرامش و هفتاد نفر از اولاد فاطمه در خیل هفتاد و دو دانش و ^و
افشاه مظلوم پیش پسر بختان دوان و نزدیکان امام معصوم از دور پیش گریان ^{الف} داشت عباسی که
ناصر از وفای پادربو زینبی کوز از دردش ناله های زار بو عابدینی داشت تا گوید با و اسرار دل که چه مان
دل پر درد او بیمار بو غم کساران بهر افشاه غریب نشسته کام اندکی بودند اگر در دو غم شین پادربو امام غریب
مظلوم امام رضاء را در ان شب از اینها هیچک نبود در کشور طوس شهادت کرد در میان دشمنان غریب
دستگیر موسی و اربابان فرعون غداری گرفتار و هر روز صفت با امان مکاری در کبر و دار کاهی در ان شب
روز کار باز ماندگان وطن و زمانی در فکر کار دشمن فریغ غلط استپا و ریش بود چشم اشکار هواداری داشت شاه
سینه فکار و مونس داشت اسمش غم غمخواری مانند دل پر الم از را و بان اخبار کربلای پر بلا منقول است که در
میدان کارزار و عرصه کبر و دار که امام اخبار امام حسین را لشکر خویشوار گفتار احاطه نموده بودند و در

شهادت امام رضا

از آنحضرت بر نمیداشتند آنحضرت فرمود ای جماعت **مولف** که من از پسر بزرگوارم و شما هم محبوسم از منی که
 بودم عرب و در شدم نکند با حرم خویش در این ملک درنگ بخظاروی هم با سخن با بفرنگ بندم اینجا بخر خلق در
 گفت و شنید همه باشند در این ملک بفرمان بزرگوار من چه توقع بود انبوه دعا حاصل گشتن من چیست که بفر
 انقوم بی سعادت در جواب آنحضرت گفتند میانه انوار از ترس ز یاد بریم و با بزرگوار پدید بیایم تا آنکه در راه نجابت پاد
 امام حسین بن بکشتن داد و کربن بکنند مذلت نهاد و فرمود **مولف** که بر آرد روزگارم کرده کس که بر آرد دو
 باداد و ریاد از کربانم کرد تا آنکه چگونه بود حال سلطان عربان حضرت امام رضا علیه السلام بکجا غم غریب و سیکه بیچاره بود
 شهادت وی باوری با این همه مامون بر بد صورت عمر سیرت را بر تخت خلافت و پادشاهی میداد و در برش مطبیده حشی
 داشت که بان کافر عذار کارزار نماید و نه حرمی که با آنحضرت باوری هم را کند هر چه میگوید که چو زانشب آمد
 و خورشید با لباس عزاد و آمد مامون مرا طلبید و ناچاشتن ترا منعون بودم پس گفتا بفرم بر و جواب امام
 رضای از من سلام برسان و بگو که اگر بر شما آسانست بفرماید و اگر رخصت فرمایند من بخدمت شما آمم و
 اگر قبول کنند ما لغو کن که زود نریاید چون بخدمت آنسر رفتیم و پیش از آنکه سخن بگویم فرمود و صیبهای مرا که کس
 دادی ضبط کرده گفتن بل پس گفتن خود را طلبید و گفت میدانم که ترا برای چه کار فرستاده است نگاه گفتن خود را پیش
 و در برابر دوش افکند منوجه خانه ان کافر شد عقل گفت بوسف و در ولا پناه ما بشو فلک گفت حضرت اسمعیل است
 بفرمایند نگاه مبرد با امام رضا بوسف را برادران بردند اسمعیل را پدر مهران توانم پدید بگو که بفرمایند نگاه مبرد و نه
 برادری که همراه بوسف و چاه بسلامت نیست اسمعیل از فرمایند نگاه زنده بازگشت مولای غریبان بوسف و در
 در چاه رفت اما بر نیامد اسمعیل صفت بفرمایند نگاه شد اما زنده گشت بفرمود عرض آنحضرت چهار وانه خانه ان عذار شد
مولف چو بوسف جانب که در فضا رفت و دلش نه بدیج آسای بفرمایند نگاه مرفت و خلیفتش نه در وقت که جناب امام
 حسین از خیمه حاکم بیرون آمد منوجه میدان بود بطرف راست چه پدید آوری و هواداری نیافت با چشم کربان
 و دل بریان روانه شد **مولف** کس همش زلف بجز آه اهل بیت کس باورش نکشت بجز چشم اشجار کلتوش از قفا
 نگران با دو چشم ز حشر نصیب پیش از در بنهار نزدش رسانده که پیکان دختران خور دورش نشسته ناله کمان
 خواهران زار نه فریضه که کردشان ساعتی بر نه ممانی که بخشدشان کحظه فراد سلطان عربان در وقت که روان
 کوی شهادت بونه خواهریکه از قفاش نظر حشر کند و نه خدی که غافل از آهی در دینالش فرستندن علی را در شهادت
 و نه سپاه حشر که لشکر درایت کس پیش و دینالش باشند همین که وارد مجلس شوم مامون شد انقدر برخواست
 و میان دود بده فرة العین مصطفی را بوسید و بر سر بر خود نشاند و سخن بسیار گفت و نگاه سبکی از غلامان
 خود امر کرد که انار و انکور بیاورد همه میگویند که چون اسم انار و انکور را شنیدم خاطر آوردم که آنحضرت
 فرمود که مرا با انار و انکور زهر آورد شهید خواهند کرد لوزه بر اندام من گرفت و نحو اسم که حال من بر مامون
 ظاهر کرد از مجلس بیرون رفتم و در کفاری خورا افکندم چون نزدیک زوال شمس شد بدیدم که آن آفتاب فلک

دل در برش

فدای نوشی

امام از مجلس شوم ملعون برین آمد و به بیباک خود شریف بر دو بعد از ساعتی امرای ملعون بیرون آمدند
 و اطباء را بخانه آنحضرت بردند سبب انرا پرسیدم گفتند مرضی آنحضرت را عارض شد و مردم در امر انرا در عالمان
 کاغذ میبردند و من صاحب حقین بودم چون تلخی از شب گذشت صدای گریه و شیون از خانه آنحضرت بلند شد مردم
 بدو خانه آن امام مظلوم رفتند و من هم بی عرض تمام رفتم دیدم که مامون سر خود را برهنه کرده است بندها خود را
 کشوده است در خانه ایستاده است و با او از بلند فوجی گریه میکنند در وقتیکه حرم محترم امام حسین دیدند که آن
 حضرت از پشت کبیر بر زمین افتاد خرد شد و ناله از چهره بجان بلند شد و دشمنان رو بچهره هاروان شدند که
 منوچه غارت و بجا کردند محکم اندم فلک برانش غیبت پسند شد که خوف غم در حرم افغان بلند شد زنجی
 بود که فریاد با نگاه برآورد کلتوی که افغان و احبنا از جگر پرید و بر کشد دختران و کودکان و زوجها آنحضرت
 بودند که و اعدها و و اعلاه کویان آغاز شکوه و گریه و زاری نمایند میدانم در خانه سلطان غریبان کدام زن شیون
 سر کرد که فاطمه خواهر شایسته این او بود و کدام فرزند ناله برآورد که امام محمد تقی در مدینه بود یقین که فاطمه زهرا سیر
 فرزند غریب خود آمده بود و علی مرتضی در خانه آنحضرت حاضر شده بود و گریه مامون در قتل امام رضا ^ع مثل
 که چون حضرت امام حسین از مرکب برآمد و بر روی خاک گریه فرار گرفت و شمر شریر با جمعی از کافران کوفه و شام
 مهتای قتل آن امام عالی مقام شدند زینب جوانون خواهر شاه نشین بان بطافت شده از چهره بیرون دویدند نظرس
 به عریک افغان فریاد برآورد که ای کافر حقیقت عریس اینک تو ایستاده و حسین را میکشند را نوقت است از دینها
 عریبا خنجر جاری شد و در خود را گریه کند و گفت زود کار حسین را بسازید جناب امام حسین خون طهر نشین خود را
 بر سر و رو بمالد و مفرود و با بخالت خدا و رسول املا فانی خواهم کرد مامون ملعون چون داخل خانه آنحضرت
 شد با این آن امام شهید آمده از دو و دگر در کسین آغاز نمود و میکشید این عم مجناستم که نوسرا بخالت سپاس و مرقد
 بمان خانه نونگذارم در کف منوچه بچهره تکفین آنحضرت شویند اراده نمود که آنحضرت را خود غسل دهد و سر آمده پنهان
 اندر دایان ملعون سائیکه هرگاه تو منوچه غسل من شوهر آینه عذاب را که خداوند عالمان در آخرت برای نومها
 کرده است در دنیا تو مجمل خواهد فرود مامون نرسید و بر امام خانه مشرف شد تا گاه چهره سفید در کنار خانه بود
 شد بنوعیکه حضرت فرموده بود **لَوْ لَفِ رَجَبٍ** چون چهره سلطان دین در گریه به غسل و بخالت طوس خود
 آمد با چهره چون پرده ناموس هر ای بول خنده چون برده درون هابون رسول مرثیه نفس مطهر آنحضرت را
 برداشته چهره برد و خود با جماعت بگریه و در پیرون چهره ایستاده و آواز شیخ و تهلیل و گریه میشنید که در صدکا
 رنج آید و حرکت در نهان گوششان برسد و بوی خوش است تمام میفوند تا گاه مامون از بالای امام خانه مشرف شد
 و گفت ای خدا که حضرت فرموده بودند و هر چه فرموده آنحضرت جواب باورد و در چهره غایب شد و نفس آنحضرت را
 دیدند ظاهر و مظهر کفن پوشیده و خطوط پاشیده پس نمایی با آنحضرت نماز کردند و حیدر طهر آنحضرت را بقیه
 هر زنده دیدند در آنوقت ابوالصالح هروی و مرثیه این چنین بلال و هلال غلامان حضرت رسالت در مانم سید

تهنات امام رضا

کاپات سالهای عزاد کردن در قفای نابوت شهادتشان فروغ دیده موسی وان و کرپان بودند و فغان و خروش
واله روحی شاز نهاد شیعیا و دوستان آنحضرت از زمین باسمان میرسید روزگار رسم عزای سید کاپات و ناز کرد
و ایام از روز محشر شور عظیمتر اشکار نمود و چون نقش مطهر آنحضرت را بقبر هرین بردند و خواستند که در قبر پیش
هرین قبر برای آنحضرت حفر نمایند چنانکه کلنگ بر زمین زدند زره از آنجا که اجدان توانستند که مامون هر چه گفت که
می بیند که چگونه زمین امتناع می نماید هر چه گفت و ای بر آنحضرت مرا امر کرده است که در پیش تو و قبر هرین قبر آنحضرت را
حفر نمایم مامون گفت سبحان الله این چه بیسایع است اما از امام رضا ^ع هیچ ^{عربی} ورنیست هر چه آنچه گفته است بعل آورد همه
هر چه کلنگ با گرفت و در جباب است قبر هرین بر زمین زد فبرکنده و ضریح ساخته ظاهر شد مامون گفت ای هر چه او را
در قبر گذار هر چه گفت فرموده است که او را در قبر نگذارم تا امری چند ظاهر شود و مرا خبر داده است که اب سفید از قبرین
خواهد جو شد و قبر مملو از آب خواهد شد و ماهی در آن آب پیدا میشود که طولش مساوی طول قبر باشد چو آب و ماهی
غایب شود جسد اطهرش را در کنار قبر گذارم تا هر کس که خواهد او را داخل کند نماید پس آب ماهی بطریقی که آنحضرت
خبر داده بود ظاهر و سبغایب شد و هر چه جسد آنحضرت را در کنار قبر گذارده که ناگاه آنکه کسی دست عجب مطهرش
گذارد داخل قبر نموند پس مامون گفت که خاک بقبر بریزند گفتیم آنحضرت فرموده است که حال زمیند مامون گفت ای بر
پس فیراکی پر خواهد کرد گفتیم آنحضرت مرا خبر داده است که قبر خویش خواهد شد قبر مردم خاکها را از کفها ریختند و شیوه
آن قبر مطهر نظر میکردند و از غرابی که بظهور می آمد منجبت بودند ناگاه قبر پر شد و از زمین بلند شد و مامون بخانه خویش
گشت تا آنکه و اتا اید را چون مجلس **تذکره شهادت** حضرت امام رضا ^ع بر تپه علی ^ع بر الحسین کاتب این باب بود و شیخ
مقبذ از علی ^ع الحسین کاتب روایت کرده اند که چون جناب امام رضا ^ع با مامون بجای عرفی آمدند روزی آنحضرت را
بنی عارض شد بدینوعی که در سبزه هوش افتادند و دوستان شیعیا آنحضرت زنده میباید و در کشتن
حضرت شمس الثموس استعد بخو امام زین العابدین ^ع که در عراق عرب بخورد و بیمار و مالان و بند و در دست مخالفان گرفتار
بود آنحضرت را چنان حالتی عارض شد اما ای شیعیان آنحضرت دعاها و خواهران اسپر بودند که باغم سبز و در درید
و بیدر سر یکی او را در بر میکرد و برین اطهرش پرستاری می نمودند یکی از سوز حکم میباید و میگفت **لغنه**
عزیزه بفرمان جسم افکار آن فدای این بدن نازنین بنده ارت من از برای تو ای منمند پارس میبایست که جو شوند
حکم دارم خواهر اسپر عزیزت را در میان بد میگفت **لغنه** مراد سنگت دل زدندگی به است نوایبای
زدست زمانه زنجیر است بر روزگار بقای تو ای برادر باد فدای دست سوسینه تو خواهد بود اما جناب امام رضا ^ع را در آن
دبار غریب غمخواری پرستاری و عهده خواهری نمود مامون سرایش زهر هندی و او پیش اشک حسرتش بار و آه سپیدش
هوادار اراده فصد کردن نمود مامون ملعون یکی از غلامان خود را زهر میمانند تر هندی داد که در رین آنخهای خود کوب
دست خود را مشو و با من بیای پس سوار شد و بپادشاه آنحضرت رفت و نگذاشت که فصد نماید و بستانای در آنخانه بود
فرستاد تا اناری آوردند و آن غلام را امر کرد که بپادشاه هر آلودانهای از او فرود و نیز حضرت گذاشت گفت تا اول ^{خند}

جلد ثان

که از برای ضعف شامیلوست حضرت فرمود که باشد ساعت بکرانکافزکفت البتہ باید در حضور من تناول فرمائی پس
در حضور آن ملعون چند فاشق از تناول فرمود مرغی از حضرت شد بد شد و در صبح بر ارض حبان اشغال موهوش نهاد
عدایان ملعون شد و آخر سخن که بان تکلم نمود این است شریف بود اول او کتم فی بؤکر لبرئ الذین کذب علیهم انقل الی
مفاحیهم وکان لربهم قدر مقدر و رابعی بگو ایچده که اگر میبود شهادت خانهای خود هر آنکه برین می آمدند اگر
که بر ایشان نوشته شده است کشته شدن بسو محل وفات خود با فرهای خود و امر خدا مقرر شده و در بصائر الدجا
بسنده صحیح روایت شده است که در آن روز حضرت فرمود که دوشنبه حضرت رسالت را در خواب دیدم که فرمود با علی
بن ابی طالب که ما نزد ماست بتر است آنچه بود آن شبی مجلس **کشته شدن** جناب امام رضا را در شب پارس خدام
روایت کرده است که حضرت امام رضا را هفت منزل پیش از وارد شدن بطوس مرضی ارض شد و چون داخل شهر طوس
شدیم مرضی از حضرت شد بد شد و با بر نیب مامون چند روز در طوس توقف کرد و مردم روزی به عبادت آن
حضرت می آمد و در روز آخر ضعف بر آن حضرت مشغول شد و چون نماز ظهر را ادا کرد فرمود ای پسر آبا مردم چیزی خود
نه ای مردم و پسندم که را رغبت بخوردن و آشنا بدنت با این حالتی که با شما مشاهده می نمایند پس از آنجا
و کرامت با نهایت ضعف تا توانی برای عبادت خدا متکاران و پاران خود برخواست در سناشتن و فرمود که
خوان بیاورید چون خوان کردند جمیع اهل وحشم و خدم خود را طلبید و بر سر خوان احسا خواندند و
بیکدانه و نوازش فرمود چون ایشان طعام خوردند فرمود که از برای زنان طعام بفرستید چون هر از
طعام خوردن فارغ شدند ضعف بر آن حضرت غالب شد و مدهوش گردید و صدای شیون از خانه آن حضرت
بلند شد و زنان و کنیزان از خانه مامون سر پای برهنه بجان آن امام مظلوم دویدند و فریاد جمع مردم
بر آمد و صدای گریه و زاری از طوس بر فلک آبنوس بر سپید پس مامون ملعون نالان و گریان از خانه بیرون آمد
و دست ناسف بر سر میزد و موها را پیش نفس خود را میکند و فطراتش مثل از دید می آید و بر جرم و در سجا
خوش ناز را میگرداند چون نزد یک آن حضرت رسید آن امام مظلوم دیده کشود مامون ملعون گفت ای
سید مردم من بخدا سوگند که عهد نام کدام مصیبت بر من عظیمتر است جدائی از چون تو پیشوانی و مفارقت
از مانند نور هنائی با تهمتی که مردم بمن کان بد میسند از اینکه نور اقبال رسیده ام حضرت منوچهر سخنان بی
فروع او نکردید و دیده کشود و فرمود که باری با فرزندم امام محمد نفعی تنگو معاشرت نما که وفات تو وفات او
نزد یک یکدیگر است چون پاسواز شب بگذشت آنسر در بعالق قدس ارحال بود چون صبح شد مردم جمع شدند
و فریاد بر آوردند که این ملعون فرزندان سوگند را با حق شهید کرد و شورش عظیمی در میان مردم پدید
آمد پس بد که جازة آن حضرت را در آن روز بیرون میباید که فتنه بر پا شود پس محمد بن جعفر عم آنسر در طلبید
و گفت بیرون دو و این فتنه را که مردم بر پا کرده اند فرو نشان و ایشانرا مفرق گردان و بگو که امر روز آن حضرت را
بیرون نمی آید چون محمد بن جعفر رفت و مردم سخن گفت پراکنده شدند و آن حضرت را در شب غسل داده دفن کردند

شهادت امام رضا

مجلس دوازدهم در شهادت آنحضرت

بروایت حسن بن عتاد کاتب امام رضا روایت کرده است که چون ما صبح از مدینه عازم بغداد شدیم من بخدمت جناب امام رضا رفتم چون نشستم آنحضرت فرمود که ما داخل عراق خواهیم شد چون این سخن را شنیدم گریستم و گفتم یا بن رسول الله مرا از اهل و فرزندان خود نصیب کردی حضرت فرمود و داخل خواهیم شد و من داخل نخواهم شد پس چون حضرت به جوالی شهر رسید بیمار شدیدی حضرت را عارض شد و وصیت فرمود که فروری را در جانب فلان در یک دیوار بکنند و کفنک بسپاشند شده بود و نتوانستند بودند که حضرت نمایند حضرت فرمود که با ساقی کندی خواهد شد و صوت ماهی از من را بجا پیدا خواهد شد و در آن صوت بجز عبارت نوشته خواهد بود و بلفظ عربی و چون خبر مرا حضرت نمایند بسپاشید و آن صوت ماهی را نزدیک پای من دفن کنید چون شروع بکنند خبر آنحضرت نمودند هر کس که میزند مانند یک فرزند من باشد تا آنکه صوت ماهی ظاهر شود و در آن صوت بود که این صوت علی بن موسی الرضا و از کودالی هر دو جبار است **قول المؤلف** یعنی جناب خادم الامام مولانا محمد باقر رحمه الله است که اکثر

از روایات با یکدیگر جمع میشوند با آنکه هر غریب بظهور آمده باشد و آنحضرت را مگر در آن روز و آنروز هر خورده باشند و آن شهر در آن پنج شهادت در ماه صفر و بیست و نهم هجرت واقع شده عمر شریف آنحضرت چهار و نه سال و ششماه بوده بیست و نه سال و دو ماه باید بزرگوار زندگانی کرده اند ما منسبست سال و چهار ماه بوده است

مجلس سیزدهم در خبر آنحضرت

است که در ایامیکه جناب امام رضا در خراسان بودند من در مدینه پیوسته بخدمت امام محمد تقی میرفتم و در آنجا خوبشان از امام عالی نشان مکرر بخدمت آنحضرت می آمدند و جوانی عظیمی یافتند و روزی در حضور ایشان جلای خود را طلبید و فرمود که اهل خانه را بگو که برای ما تمهیدات بشوند و روز دیگر که بخدمت آنحضرت رفتم پرسیدند که برای ما تمهیداتی فرمودید که ما تمهیدات بشوند فرمود برای ما تمهیدات بفرمایند و بعد از چند روز خبر رسید که آنحضرت در همان روز یک فرزند لبندش امر بمانم فرمود بباله بغا را بحال کرده بوده همی و قطب را و یک و دیگران لبند معترف و این کرده اند که روزی در مدینه امام محمد تقی فرمود که سوار شوای معترف فدای تو شوم بجا نشد پس فرمود سوار شو کاردی مدار چون آنحضرت بصحرای فرمود که با اینجا بایستد آنحضرت ناپیدا شد و بعد از ساعتی که پیدا شد گفتم فدای تو شوم بجا بودی فرمود بخراسان رفتم یک مظلوم غریب را دفن کردیم آمد

در حدیث

مجلس چهارم در احوال امام محمد تقی جواد صلوات الله علیه و آله

بسم الله الرحمن الرحيم جواد مطلق و منزه باطل و حق نوازنده پر هنر کاران و کدازنده ستم شعاران سزاوار حمد و ستایش و شکر و ثنايش است که منعی کامل را در جهان نوازدهد و معصم باطل در پیران کدازدهد و ستایش از هر محبت چون شهید را کام شاعر و دشمنانش را خوار نماید خال ملامت بر پای و سر حیل الجحان مقاماً لا حیثاً و خلق البران لا عدائیه و ناجدار و در نرسالت و دارای اقلیم جلالت بکانه کوه درج کال و تابنده کوکب برج جلال و مهبط الطاف نامناهی محرم اسرار الهی صاحب دولت سرمد ذات جامع الصفات احدی را در دنیا معدود واجب و لازم که جو

فرزند از حد و دش سر مایه بخش نبوی سنان نفوذ ایمان و ایفانست و نفوذ و عطا پای نامعد و درش ذخیره اند و زیاده از
 امصار حقایق و عرفانست و هو النبی الذی بعثه الله تعالی بکافه العباد و خصص خلافتها بن عمه علی صاحب الفضل
 و الارشاد و اولاده المعصومین المکرهین العالمین باسرا السیده و المعاد صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین الی یوم النشأ
اما بعد با معشر العباد و محبب النبی و الوصی و الاولاد ائمه ائمه ائمه من احوال امام الجواد الذی در فرزند
 البغدادی فاضل و اسمعوا و نوحوا علیه حتی یبعثکم الله تعالی یوم القيمة یحسبوا و احدی امیر المؤمنین و یحسبوا الذین
مولف کرد که زغم روزگار ناشاد است ز در سینه من در فغان و فریاد است بیاد ما تم فرزند خسر طوم
 روان سر شکم از آن هم چو شط بغداد است فلک جناب امامی که مدفن پاکش بود چو بقعه شاهی که در تناباد است
 کسبکه عارفان و راجه عقل شاگرد است بعارفان جهان همچو عشق اسناد است **حل** پیش در بیان اسم و کنیت و القاب
 و در ذکر ولادت آنحضرت اسم شریفان روشنی دیده علی محمد است کنیت مشهورش ابو جعفر و شهر القاب آن **حل**
 پرهیزکاران و سر آمد کریمان نفعی و جواد و مختار و منتخب مرغی و فاع و عالم است مادر مهر پرورش درج کوه سکنه و
 و فار و رجاسته چمن افتخار و سبزه زنان زمان و از اهل ماریه مادر ابراهیم فرزند رسول است آن کریم پیرا خیران و در
 و سکنه کفنه اند و چون بشرف غزوات حضرت امام ثامن مشرف شد بعد از چندی در نطفه آن درج **جوهر**
 ربانی در صد فرسخ مادر زار یافت **مولف** سپهر گفت سزاوار جاه سرد شد دوباره آمنه مادر محمد شد
 پس در جمعه یازدهم ماه صیام آن صفای بنی الله الحرام که بکصد و نمود و پختن مال از هجرت مقدسه رسول نام گذشته
 بود در مدینه طیبه منولد شد و آن خطه در دوسم مثال مانند روز و وصول مقدم رسول رب تعالی فرخنده قال آمد
 حکیم خوانون که بضعه طاهره موسی و خواهر رضیه صاحب مقام شایم و در ریاست فرمود که روز برادر نامورم
 امام رضاه فرمود که اینخواهر امشب فرزند مبارک قدم خیزان که ماه فلک ایمانش از مطلع سعادت طالع خواهد شد
 باید رفت و ولادت وی حاضر باشی **مولف** رخ زایوان امامت بر مناب تاب پیوند دل شب آفتاب من بفرموده
 آنحضرت آدرسرای کرامت و سعادت مانند چون پرده داران عالم بالا آفتاب شب بر خضار جهان بستند پرده کجا کوب
 پرده از رخ کشادند آنحضرت سکنه را با من و زنان قابله در حجره در آورد و چو غمی نزد ما افروخت بیرون رفت
 و در راه روی ما بست چون آثار وضع حمل بر سکنه ظاهر شد و او را برابر بالای طشت نشاندیم چراغ ما خاموش
 شد ناگاه آفتاب عالم تاب فلک امامت طالع و انوار جمال با کمالش ساطع گردید و حجره طاهره در انشب بنوعی روشن
 گردید که چراغ احتیاج نبود **مولف** جمال صبح سعادت که از نقاب بر آید بنور شمع چه حاجت چو آفتاب بر آید
 حکیم خوانون میگوید که چون آن معجزه کنایه منولد کرد پرده فاذک بر آنحضرت احاطه شده بود آنحضرت را
 گرفتیم و در دام گذاشتم و آن پرده را از آفتاب جمالش دور کردیم تا خورشید سپهر رضا حضرت امام رضاه در آن **حل**
 حجره شد و آن حجره طاهره مانند آسمان از نور زینت روشن گردید و بعد از آنکه مولودها بیرون را در جامه ها
 پاکیزه بپوشید بودیم از ما گرفت و در مهد عزت و کرامت گذاشت و فرمود ای خواهر از این گهواره جدا مشو من

شهادت امام محمد تقی

۹۲

فرموده آنحضرت ملازم آن مهد عزت بودم چون روز سیم شد آن عندیب شایخ را خوب و سوسه میزدند و کس
دیدها حقیر را بسوی آسمان کشوده بجا بماند چه خود نظر کرد و نیز بان فصیح گفت شاهدان لا اله الا
و شاهدان محمد رسول الله چون این حالت غریب را از او مشاهده نمودم بخدمت امام رضا رفتم و گفتم فدای تو
شوم **مؤلف** میگوید که بلیل باعث ترانه میگوید بمهد نام خدای یگانه میگوید نخورده شیر عزیز تو ای عزیز
زبان کشوده بمدح و ثنا و نعت رسول و آسمان و جو تو مهر تابیده دوباره عیبی بر من محمد خوابیده آنحضرت
فرمود ای خواهر بعد از این آنچه از عجایب احوال او مشاهده خواهی کرد زیاد از آنست که اکنون دیده کلیم بن عمر
میگوید که حضرت امام رضا فرمود که خدا فرزندش بن گرامت کرده که شبیه موسی و نظیر عیسی است اما گفته
خواهد شد مجبور و ستم خواهند کرد نسبت بر او اهل آسمانها و خستند غضب خواهد کرد کشنده او را و بعد
قتل او از زندگانی بره خواهد برد و بعد با الهی و اصل خواهد شد حدیث در بیان ظهور امامت آنحضرت
بر عالم و عالمیان و خواستن مامون ملعون امام و پیشوای زمان را از مدینه طیبه حمله و ستایش مخصوص خداوند
محمود و نبی الموعود که محمد محمود را جامع معجزات نبیا و رسل و اوصیا ائمه در اسنادنا و صبار هادیان بیل
فرموده هر یک را در مهد صاحبان عیسوی و در مکه مظهر معجزات موسوی ساختند عزت سعادت و معذرت
صلوات الله و سلامه علیه علیهم اجمعین الیوم الذین **مخفی** میماند که بعد از شهادت با سعادت جناب ولایت
مآب سلطان اقلیم از رضی بن موسی الرضا سن شریف امام عباد و صاحب شاد امام محمد تقی هفت سال بود
و بر او بیست و نه سال و مدینه طیبه محل اقامت آنحضرت بود و بعضی علت صغر سن در امامت آنحضرت نامی داشتند
غافل از اینکه مسیح بن مریم که سن او خوان کتب علم و عرفان آنحضرت بود در مهد قابل کلام انی عبد الله الثانی الکتاب که
و شاه اولیا که جدا جدا در راست در کوی کوی بر شیره ولایت با آریاب رسید و آنحضرت را علم و عرفان در تعلیم و
تعلیم دیگران و بسیار از زندگانی در جهان نبیاشد بار عی و علما و افاضل و اشراف و امثال که متوجه میگردیدند
بشر حضور آنحضرت میسر سپیدند و از انوار کرامات آن اقطاب عالمی سپهر امامت استوار میفروند و در
مجلس یا آنکه در چند روز علی اختلاف الروايات سی هزار مسئله از غوامض مسائل از آن معدن علوم سؤال کردند
و جوابها و فی شافی شنیدند و شبها از دامن خاطر فتانند و منافق و فضايل ان بزکوار سامعه آرای شیعیان
در اصرار کردید **مؤلف** صفت فضلش تا خراسان رفت از شهر حجاز بانکه بنامش ازین شد تا بملک او رنج کسی اندر و
نزدیک و ترک و ناچک از عرب و عجم و ترک و دیلم آشنا و یگانه دیوانه و فرزانه شرفیاب حضور آنحضرت نکردید که در
بارگاه شناسائی فریب منزلتش نرسید و کسی بدید بر حصار مهر آتش نکشود که صلب بیانی و بصیرت شد **مؤلف**
ز قده از نظرش آفتاب پیداشد ز قظه از کرمش برها هو پیداشد شنید هر که کلامش کلیم دیوان گشت رسید هر که
بگویش به از منجاشد و در بر ذقانت جهان افروز علم و عرفان آنحضرت بر ساحت احوال موالیان بیشتر منافق و کلام
و حضرات بگویش شهره تمام در هر کشور مسافت آنکه بمامون ملعون خبر دادند که ای **مؤلف** خبر از دیگر عیان

کردند از برج کمال افتاب در جهان افروز آوج جلال اختری در آسمان فضل امایی قرین افتاب در سپهر جاه امامی پنهان
 فی چو ماه آسمان گرد است در هر محاف و چو خورشید جهان کور است در هر شب و آن سرخوردگان عزیز مصطفی
 زینده ایل مصطفی را آن سبیل بر نضی فرخنده آل مامون لعین که از سبیل پیشوا پیش برین مبین علی بن موسی الرضا
 مورطین و لعن تمام نام بود و میخواست ظاهر خود را در میان خلق ازین اجرام برادر و پیون از غرامان و از بعد
 شد نامه با ام جواد نوشتن مضامین آن سراسر تلبیس و لباس عیارانش کلند پس **مولف** مانند نامه که بسوی
 پدر نوشت با صد هزار عذر برای پسر نوشت چون اهل کوفه فتنه سلطان کردید انچه منعیغ فضل و
 نوشت چون نام آن عذار بان سر در چار رسید و عبارات و الفاظ نامه را دید بمقتضا حکمت و مصلحت جان
 ناچار عازم سفر بغداد کردید **مولف** چون بادل زار سو بغداد آمد چون جیکه از خویش ناشاد آمد پیش
 ز فرا و مثال بجا از فرقت مصطفی بفریاد آمد مدینه و بغداد از هجرت و وصل نام جواد مانند هر ^{مدینه}
 از بعد و فریب خواجگاریان ناشاد آمدند اما بعد از ورود امام جواد بغداد پیش از وصول ملاقات
 آنحضرت با مامون بد نهاد و روزی از معبر عبور نمود و پیران آنحضرت کودکی بود که ناکاه خلیفه ناهق
 ملعون مامون ثانی هر روز با غلامان و چاکران بر اسبان نازی سوار بزم شکار میکردند کودکان از ^{مدینه}
 کوه کبک مامون پراکنده شدند آنحضرت که در کال و قار بر مکان خویش را داشتند مامون که نظر بر آن روشنی چشم
 خیر البشر افتاد از ظهور امانت کرامات و شهوت و قار و سکنه آن فرزند مفرک پنهان بخت نمود و عاز کشید و آن
 حضرت را بجانب خود طلبید و بنک نظر نمود و با خود **مولف** این چه موسی است در مقام رضا که ز ^{مدینه}
 عهد پیش نیست با که باشد خلیل و از نزد خود اندر دل لعین نیست با خود گفت که این طفل که پیش
 در دل پیران اثر دارد ها ناکه موسی دوران و هر روز زمان صبح ایام و مهر سپهر احترام است در آنوقت
 بازده سال از سن شریف آنحضرت گذشت بود پس پرسید که ای کودک تعجب است که چون کودکان دیگر از
 رهگذر دور نشلی و از کوه خلافت حرمت نداشتی آن پیشوای راه و امام آگاه فرمود که راه ملک بنو که بر تو
 کشاده کرد نام و خوبی نداشتم که از تو بگریزم و کان نمیکردم که تو بچرم کسی را در مرض عفویت در آورده
 اسماع این سخنان بخت مامون پیشتر کردید و از مشاهده حسن و جمال آن افتاب سپهر کمال دل از دست داده
 گفت ای کودک نام تو چیست گفت محمد گفت پدرت کشت فرمود علی چون معلوم ان ملعون شد که افتاب فلک
 از نضوی فرزند علی بن موسی الرضا است تعجب او زایل کردید و بجهت ارتکاب قتل آن در با انفعال و خجالت بان
 حضرت صلوات و رحمت فرستاد و روانه شد **مولف** از شهر روانه شد بهامون مامون ششم شعاع ملعون
 از در که شهر علم دور اینست شعاع طلب نور چون بصحر رفت نظرش بدراجی افتاد باز خود را از پی آن سردار
 مدتی باز نیامد و چون برگشت ماهی کوچکی در منقار داشت که هنوز بقیه جان در تن او بود مامون بچراغ
 و از مشاهده انحال در شکفت شد و انماهی را در کف گرفته مراجعت نمود چون بموضع رسید که انماهی فلک

شهادت امام محمد تقی

۹۴

عزت را دیده بود باز دید که کودکان پراکنده شدند و آنحضرت را از جای خود برخواستند مامون گفت با محمد این چیست که در دست دارم باهام ملک علام آناه فلک آگاهی فرمود ما می دانیم که حضرت را بی چند خلق کرده است که ابراز آن دریا با آن بلند میشود و ماهیان که ریزه اند با ابر بالا می روند بازهای پادشاهان آنها را شکار میکنند و پادشاهان از این گفت میگردند و سلا لکان بنوت را امتحان می نمایند مامون از مشاهده آن معجزه تعجبش افزون شد و گفت حقا که توفیق فرزند امام رضاء و از فرزندان امام ابن عجایب اسرار بعید نیست پس آنحضرت را فرزند اعران اکرام بسیار نمود و اراده کرد که ام الفضل دختر خود را با حضرت تزویج نماید و از اسماع اراده موافقت مامون با آن اظهار تاسف نمود و کانون زمره بنو عباس انتقال یافته نزد مامون آمدند و گفتند که خلفت خلافت را که اکنون بر قامت بنو عباس راست آمده و این شرف و کرامت در ایشان فرار یافته سبب چیست که میخواهی با ولاد علی بن اسطالب انتقال یابد با آن عداوت قدیم که در میان سلسله ما و ایشان همیشه بوده است و آنچه در حق امام رضاء خاطرهای ما همیشه نگران بود تا آنکه هم او کفایت شد مامون گفت سبب عداوت پیدان شما بوده اند هرگز خلافت ایشان را غضب میکردند عداوتی در میان نبود و ایشان سزاوارتر اند با ما و خلافت از ما گشتند این کودک خورد سال است هنوز آکتاب علوم و کالات نموده اگر صبر کنی تا او کامل شود و بعد از آن با او موافقت کنی بهتر خواهد بود مامون گفت شما ایشان را نمیشناسید علم ایشان از جانب خداست و وفوف بر کسب تحصیل نیست و صغیر و کبیر ایشان از همگی اکمل و افضلند و اگر خواهید بر شما معلوم کرد دعوتی که ما ترا جمع کنند تا با او مباحثه نمایند ایشان بچی بن اکم ترا که اعلم علمای آنها بود و قاضی بغداد بود ایشان را نمودند پس روزی که قاضی دارالفضای سپهر ساده ارای محفل فضا و مفسیان انجمن افلاک از فروع فستسات مدرس مضا مصداق الاموت و لا یحیی استند مامون مجلس خود را از محول علمای عصر مشحون ساختن بچی با طلبید و مؤسس اساس ایشان از خوا باطل کرد بدین بار عام داد و بطلب امام جوانان را چون مردم شنیدند که امر و زبانی مباحثه مابین زبده خاتم انبیاء و علمای اعدا و بچی است فوج تو از پسر جوان و نابان و نادان داخل بارگاه شده بعضی در مجلس و برخی در سربناظر و مقصودها فرار کردند و بنوعی از دحام شده بود که بغیر از طرف پنی مامون مکانی خالی نبود و در آنجا نیز بجز یک نفر نمیگفتند تا می شطر بودند که ناگاه دیدند که ماهی از مطاع محفل طالع کرد بد بفاقت عزت طوفی عبارض مهر سپهر عبودی بطلعت ماه فروزان بر فشار سر و خرامان مویش رشک مشک نثار بودش نغمه کلزار لبش شکر عارضش کلبرک نثار بکاف آفتاب فلک رضا فاصد اش ذریع نجش دست موسی جالش صادق کالش باقر علوم را موافق بر نیت سید زهاد بغیرت سر و عباد سر چند و شاه کربلا از رخسارش ظاهر گردیده سبب عذر امام مجتبی از چمن خاطرش دیده پس علی کرد محمد و از برغم اصحاب شمال بر همین مامون فرار گرفت پس حضار به اختیار ببعظیم آن زبده اولاد خاتم انبیاء برخواستند و نمای جبران جمال آن مهر سپهر کمال بودند فانی بچی و کل الامت اس علی هذا

جلد ثانی

۹۵

پس بھی نیراکم فاضلی تقدم جنب برضا خزان و گفت باین رسول اما نقول فی غیر من قبل صیدا یعنی چه میگوید
ای پسر سوگند در حق کسی که احرام حج بسته باشد و بکشد صید را فقال علیه السلام فی حل او حرم محلا او محرما عالما او
باهلا خطاء او عذرا او عکرا او الصید بری او هجرتی من الطهور او من غیرها من صفارا الصید او کباره یعنی گفت اما
عذتی که در زمین حل صید بکند با حرم صید محل است با حرم عالم است با جاهل بخطا بکشد صید را با بعد از صید
از است بسته صید بر کسب با هجرتی از طهور است یا از وحوش فقیر بجه و تلحیح انسانه و در بد و مانقول یعنی زبان
بھی هم افتاد و مخبر شد و ندانست که چه میگوید ثم آتت به بن جواب من جمیع هذه التصویب یعنی بعد از آن جامع جمیع
کلمات بیان فرمود از جمیع این شریکها را پس ماموز گفت حال دانستید صدق قول مرا که میگفتم این بزرگواران حقا
علم و معرفتند به آنکه استاد و معلم داشته باشند پس آنحضرت فرمود که ای حججی خبرت من عن رجل انظر الی امرأه الی
النهار فکان النظر الیها حراما فلما ارتفع النهار حلت له فلما زالت الشمس حرمت علیه فلما کان وقت العصر حلت له
فلما غربت الشمس حرمت علیه فلما دخلت وقت العشاء الا فرحلت لیل انصف اللیل حرمت علیه فلما طلع الفجر حلت علیه
اصحاح هذه لما حرمت حلت یعنی خبرده مرا از مردی که نظر میکند بسوزن اول روز پس میباشد نظر کردن او حرام
و چون بلند میشود در روز حلال میشود او را و در ظهر حرام میشود و در عصر حلال میشود و در وقت غروب بافتاب
حرام میشود و در عشاء حلال میشود و در نصف حرام میشود و در طلوع فجر حلال میشود و فقال حججی
لا والله لا یبدی الی جواب هذا السؤال ولا اعرفنا الوجه فیہ پس گفت حججی منم بخدا ابتدا منکم بجواب این سوال
و عندا من صورتی اینستند را و حیران و سرگردان مانده بود و پا خود میگفت **لؤلؤ** در نزد بجز دانتر و فضل
من بسوست قریبها ندارم و خورشید در اوست من چون حار تا هو و داود نغمه کر من زشت و درو
سبام و آینه رو بروست فقال الامام و یجمعوا الایام و هذه امریة لرجل من الناس نظر الیها اجنبیة اول النہار
و کان نظره الیها حراما فلما ارتفع النهار ابتاعها من مولاه ما حلت له فلما کان الظهر اعطتها حرمت علیه فلما کان
العصر و جماعت حلت له فلما کان وقت المغرب ظلم منها حرمت علیه فلما کان وقت العشاء الا فر کفر عن الظهار
فحلت له فلما کان نصف اللیل طلقها واحدة حرمت علیه فلما کان الفجر رجعت حلت علیه یعنی این کبیر است که
مردی نظر میکند او در اول روز و میباشد نظر کردن او حرام و در چاشت او را از مولای او میخرد پس حلال
میشود بر او و در ظهر آزاد میکند او را پس حرام میشود بر او و در عصر نیز بیج میکند او را پس حلال میشود بر او
و در مغرب بظهار میکند او را پس حرام میشود و در عشاء کفارة ظهار میدهد حلال میشود بر او و در نصف
شب ظهار میدهد حرام میشود بر او و در طلوع فجر رجوع میکند بر او پس حلال میشود بر او خلق از استماع
کلام معجز نظام ان فرزند خیر الانام حیران شدند و حججی و سب او پریشان کرد پس مامون برخواست و خطبه داد
نمود مشتمل بر دو سنا پیش بار بعلی و عطف بستن خنر خود ام الفضل را بان بکانه گوهر درج عصمت و جلال
و ارباب صدمه ملول و اندوه مکن شدند اما چون صورت و معنی مامون مطابق نبود نهال را در اثری حاصل

شهادت امام محمد تقی

بنامد و اقرار کرد آنچه کرد لعنة الله عليه وعلى ائسته التي ذمها باشراف الاشرف ومنع العلم و جامع الاوصاف
سلام الله عليه وعلى آياته **حديث** **شهادت** **انحضرت** **ابو** **قهر** **خواهر** **روان** **دختر**
خون جگر کنم در دهر هر چه خاک داشت نو تر کنم در این مکان که مجمع روحانیان بود ارواح انبیاء را نوحه
کنم گویم حکایتی که سرچرین را از غصه در سپهر زمین زهر پر کنم ابوب راد و باره ذرین هزار دوش بغم
خوشی تو ذکر پر کنم ذکر مصیبت سردی تمام که چون پدرش صاحب مقام تسلیم و رضاست و مانند جدش
کلمه طور نفر بجداست در سعادت ثانی صادقین در عبادت ثانی علی بن الحسین همچون سرور مظلومان از وطن
مالوف هجرت کنزد و چون امام مجتبی از زهر جفا سعادت شهادت فرزند آید چه بسیار شبیه است شهادت امام
مظلوم امام محمد تقی جواد شهادت امام حسن مجتبی زین العابدین را بنوعی که معاویه علیه الهام و بر عکس جده
بر زهر جفا بدرجه شهادت رسانید معصم عباسی ام الفضل را راضی بقتل انجام نمود و گویان مامرا چنان بود که
نامامون ملعون در دینار نکاو صبر کرد از سبب شهادت امام رضا با خاندان رسالت عداوت نمود زید و اغلب اوقات
سخنان امام محمد تقی را مینداخته انحضرت را از خصم اشرف بدین طریقه اعتراف در آن دیار و مجاورت فرزند حضرت سائمه
داد و چون مامون را مقدر در سفر شد و معصم غاصب خلافت آمد از اسماع طه و معجزات با مرثا امام جواد آنرا خرد
خوف بر کانون دلش افتاد و بعد الملك والی مدینه نوشتن نامه که اهل کوفه بجهت خواستن سرورش مهلت نوشتند
شرح مرثیه که مامون با حضور علی بن موسی الرضا نکاشت مشغول بر آنکند بسیار مبالغه بشمار که انحضرت را با تمام
الفضل که ثانی اشین جبهه مکاره بود از مدینه روانه بغداد نمود چون عبدالملک اظهار نامه و پیغام و آنکند آن
کلام انملعون را با امام محمد تقی نمود انحضرت دانست که مقصود آن عداوت است او را بفرز قتل انحضرت منظور
بست و سفری بجهت انحضرت بفرز اطاعت و انام محبت خواهد بود تا بی بدین کوار خود جسته ناچار بیج سفر آغاز
و هجرت کزین کشور حجاز کرد بدین روزی در حضور اکابر شیعیان و ثقات اصحاب خودش بقرص صریح با امام فرزند دلبد
خود امام علی تقی فرموده انحضرت را خلیفه و جانشین خود کرد و کتب علوم الهی و اسلحه حضرت رسالت پیامی را بان
حضرت سپرد بجهت وداع بر وضو و منتهی حذر کوارش آمد و صریح انحضرت را در بغل کشید بنوعی متوجه وداع
و راز و نیاز کرد بدی که صفا ناله از ده و دیوار هم بگوش هوش انحضرت رسید و اینمکانی بود که امام حسین
در آن مکان وداع اینسانه بود و در آن کربلا شهادت شد و امام موسی در همین مکان بود که وداع
نمود و روانه بغداد کرد بدین بی بی شهادت رسید و انحضرت را بدین کوار خود امام رضا را دید و ناله غم
فرایش را شنید که چگونه وداع در روضه طاهره جبر کوار خود کرد و در دیار خراسان او را درین یاد غمناک
و سینه در ناک از آن روضه پاک برکنده روانه بغداد کرد بدین **قوله** **لعل** **من** **بغداد** **ان** **یوسف** **مصر** **ایمان** **چو**
شهادت سوگو کربلا شد خرد گفتار و موسی زحیف نغمان مردن زهر بیهوشد ز چشم فلک خون
روان کشاندم که بهر شهادت محمد رضا شد بلی اینست **تر الوالد** **تر ابی** **الو** **بل** **لن** **ار** **نا** **ب** **نه** **بعد** **از** **آن** **که**

بنیاد از وصال آن پوسفت و زبان مانند صر شادمان و مدینه طیبه چون خطه کنگان کرد بد خلیفه ظاهر ابرو مقام اعزاز
 و اکرام آنحضرت برآمد و محف و هدا با چینه آنحضرت مفسر سناد و نهانی از مشاهده معجزات و وفور علم و حل غوامض
 علوم که از آنحضرت بظهور میسر سپیدانش حسد انکاف در انشکده دانش شغالی دیگر می یافت علمای کفر و شقاوت که
 رؤسای پاران بی سعادت بودند همان اثر میسوخ شدند از روز این ای داد و بعضی دیگر در مجلس معصوم بودند مسئله از
 مسائل را از آنها سوال نمودند ^{بلا}مختلفه دیگر جواب دادند بعد بدین سوال را از آن پیشوای اهل کمال نمود حضرت
 فرمود که این خلیفه مرا از این طلب معاف دار حاضران گفتند و شش خلیفه گفت مرا بگفته ایشان کار نیست هر چه حکم
 نو باشد این قیام تمام که قول نشد چو قول خدا واحد سهل و با ضرر شرع نبی را بود کلام تو حضرت

نهال حکم خدا را بود و جو تو مهمل و آنحضرت را سوگند ها عظیم داد تا آن در بای علوم ربانی ممتوج کرد بدی کلام
 معجز نظامش ظاهر شد **اول فصل** همان شد تا سماں دین هزاران اختر تابان بر آمد از میان بحر چندان تو لولا
 بطاعت هر یک انور زد و حضرت و انجم بقیمت هر یک افزون زجاج قیصر دادا و مسئله آن بود که در دی این خلیفه
 آوردند از این ای داد و پرسید که چگونه است حکم خدا در حق او گفت بنده سوار با بد بر پاد دیگری تحقیق کرد گفت از
 سفری بر نه دخول آنها را نه پسندید پس از آنحضرت سوال کرد و التماس جواب نمود آمدند جواب علوم گفت چهار ^{گفت}
 اول قطع باید کرد و کفر باید گذاشت که باز عیادت معبود نماید و دلیلی چند گفت که دیگران نتوانستند گفت
 و حقا و خلیفه هر یکندیدند و اقرش حسد خرمین سو طافا ایشان کرد بد بعد از آن جواب بر اسر و ابان
 و بر همین فاطمه که حضا حیران و حقا با اثر حسد سوزان شدند و خلیفه پسندید و بفرموده آنحضرت عمل
 کرد حساد امتیای مرگ نمودند این ای داد و گفت که کاش پیش از اندیشه قتل آن مرد مرده بود با خود گفت که ای کاش
 بیست سال پیش از مرگ می مردم و چنین روز را می دیدیم و چون مجلس منقضی شد و مردم منفرد شدند بعد از
 سه روز این ای داد و نیز خلیفه آمد و در خلوت گفت که خبر خواهم خلیفه بر من لازم است باظهار آن مطلب که سه
 روز قبل از این در مجلس خلیفه واقع شد و مناسب دولت و صلاح امر خلافت نبود زیرا که در محل مسئله که مشکل
 بود و علمای عصر از آن عاجز شدند از آن هاشمی نسبت محبت حکیم نصف خلق زمان بلکه بیشتر از آن او را امام بر حق
 و خلیفه می میدانند محقق شد آنروز که با بر و شراف و وجه و اصناف حضور داشتند و بدید که خلافت مسئله
 ما جواب داد و خلیفه شکر گفته همگی نموده بفرموده او عمل فرمود و این نقل در میان مردم انشاد یافته بحق
 بدست شیعیان آمده اکثر مردم ما بل خلافت او شده اند و عنقریب سناد عظیم در امر دولت خلافت خلیفه
 ظهور خواهد نمود چون آن ملعون این سخن را شنید نیک شومش منغیر و اثر حسدش شعله ور کرد بد و گفت
 راست گفتی خدا ترا جزای خیر دهد که مرا آگاه کردی از امری که از آن غافل بودم گمراهی را آگاهی دانست و آگاهی را
 گمراهی شیطان را دلیل انکاش نمود و در پرا خلیل پیدا شد پس بعد از چند روز با خواص خود مشورت کرد که چگونه
 بدفع آنحضرت پردازد من جمله مردیست که کاتبی داشت که ضلالت را از عثمان میراث یافته و شقاوت را اهل نیر

شهادت امام محمد باقر

۹۱

اورا امر نمود که آنحضرت بصفات طلبیده و زهری در طعام داخل کند. بلکه آن کاتب ثانی بجای بر یک و ثانی این شهادت
سک یافته بود و آن ملعون قبول نمود و پیشوای مؤمنان را بصفات طلبیده و هر چند آنحضرت ^{فرمود} عذر خواسته که مدتی
که من مجلس شام حاضر نمیشوم مبالغه کرده که امر یک منافی طبع شریف باشد از ما بوقوع نخواهد رسید و یکی از وزراء
آز روی خدمت شمارا دارد و میخواهد شرفیاب حضور انور گردد و در غیر این طعام شام است چون آنحضرت رفت بخانه او و
لغزه از طعام او تناول فرمود اثر زهر در کوی آنحضرت ظاهر شد و همین مسطور است که خلیفه شریف برای آنحضرت ^{شهادت}
و غلام خود را گفت که چون آن شریف را نزد آنحضرت بروی عرض نما که این شریف است که خلیفه نرسیده بوده و با مخصوصا
خود تناول کرده این را بجهت شام فرستاده که باین فرستاد و برف هم با خود آورده بود چون غلام آمد
و حقه سر مهر و پیغام خلیفه را رسانید آنحضرت فرمود که وقت افطار تناول نمایم غلام گفت بر من آب میشود و زبان
بمبالغه کشاد و چندانکه امام غریب امتناع نمود قبول نکرد تا بنا کلام شریف زهر داده را نوشید و دست از چوبه کشید
و اینک امام الفضل دختر مامور را که باز در اوج آن امام اجازت شرفیاب بود نطیع بخریدن قتل آنحضرت کرد تا آنکه او
طلبید و بعد از مبالغه بسیار ارضی گردید پس چون بخانه رفت زهری برای او فرستاد و آن ملعون به بانگوری داخل شد
و نبرد آن امام مظلوم آورده زبان حالش با این مضمون **گو با بودی کوفت** بلوغ سپید من این فسانه مسطور است
که زهریاب تو اندیشمان انکوار است ز کید من بوزهر اگر چه عجب است روان جعبه بی شادمان و مسرور است
پس آنحضرت در خوردن انکور زهر آلود ناستی بید بزرگوار نمود اثر زهر بر بدن شریف آن امام ظاهر گردید و آن
ملعون از عمل خود پشیمان شد و زار زار میگرفت در آتش اندوه و حسرت مینشست و او را از کربسین چه سود
و در این عصبان را که بر وزاری و اینو آنحضرت فرمود که ای پکاره زبان کار از کشش من ترا با کرب و بندیه چکار ^{فرمود}
بیلانی بخواهی شد که مرهم پذیر نباشد و بدد گرفتار که در دنیا و آخرت رسوا شوی پس آنحضرت در
بغداد از جفای اهل عناد ما استدعایش موسی بن جعفر طاهر روح شریفش بیال و خیال پرواز و بطی الارض جناب
امام علی نقی ^ع بغداد آمده متوجه کفن و دفن و غسل پدید نامور شد و مراجعت فرمود در بستان الدردجان از
مردیکه هم شهادت آنحضرت بود روایت شده که روزی در مدینه طیبه با جمعی از موالدان در خدمت امام علی نقی ^ع
نشسته بودیم و آنحضرت کودکی بود لوی در پیش داشت و میخواهد ناگاه بر ایشان در حال آن که بزین ذوالجلال
بمیرسد و کلکونه مبارکش کلکون کردید عبار کرد و رفت بر ما منظر اشرف نشست و کربان برخواست و داخل خانه
شد تمام چنان احوال بودیم که ناگاه ^{صدای} نوحه زاری از سرای بنویسند شد و کوبش حاضران رسید **ملوک**
ناهای غم قزای جان کز از سرای افشار عالیین غمناکند و دل اجابت شد همچو روز قتل شاه دین حسین پس
بعد از ساعتی بدیم که امام علی نقی ^ع را کربان و ناگهان دست حسرت بر سر و داغ محنت بر چکر بیرون آمد حاضران ^{مضطرب}
حال از آن پیشوای اهل کمال پرسیدند که ای وارث علوم پیغمبری و صاحبان جلال **ملوک** مرکز دل نوز غصه
غمناک مباد چشم تو بر آباشک غمناک مبارک سبب گریه و اندوه شایسته موجب این احوال منقلب ^{آنحضرت}

فرمود که با مشرکین ایستادند و آنرا بقتل رسانیدند و بعد از آن روز بیستم الحفا الیوم یعنی ایجماعت و ستان و موالیان بدرستی که بدین بر ما
 جناب درجه شهادت پیوسته پیمانہ چنانکه حضرت شکستہ بر آن حالتی در خواب باقم که معلوم شد که آنحضرت شہید
 شد و درجه امامت نیز اختصاص یافتہ پس حاضران کرپشت و اندوہناک منہ پشیمان بعد از چند پوم خبر آنجا
 آنحضرت رسیدند بر یکی امام علی التقی و اصرح کردید و کرپہ زاری اهل بیت سالت و موالیان و شیعیان بیشتر
 بود از روزیکہ سرور عابدان و پیشوایان اهدان از شام عشا انجام مراجعت بدینہ نمود و کیفیت شہادت بدین خود
 امام حسین را بیان مفرمود چون از لشکر آن سرور گشتہ کامان گفت فرات و اراشک خونین از بد قاعجان جاری
 کردید از گرفتاری و غربت و سحر آغاز کرد و بدیناوج اضطراب موالیان بنہایت رسید و داعش با اهل طامہ سکت
 عتدات بنی ہاشم فغان کردند جبہ ادش را با کردہ منافقین و مشرکین نفر فرمود مخالف و مؤالف حجاز فریاد و
 حسرتہ بر آوردند از زخمهای بدن اطهرش روایت میکرد سوش دل دوستان زیاد شد از درد کمال در
 مکاتبت نمود ناظرای ستمند ابغلت بر آمد قتل برادرانش را ذکر نمود پیش موالیان از غم خم کشت شہادت
 فرزندانش را بیان فرمود و شنی بدہ عجان کر شد از استماع مانم از ذکر تہر ز اهدان کرپشت از شہادت حسیب
 جیبان با تشحریت زبشت خبر قتل مسلم مسلم نکذاشت ذکر مانم و ہب افواج ہو شہر بند دل بند کا
 خالق و قاب کاشت شہادت فاسم را ذکر نمود اهل حجاز را و بلا بر آوردند از عباس گفت را بنالہ را بند و افلا
 افراشت شہادت علی اکبر را ذکر نمود فغان و اعلیتہ بر کشتند تا شیعیان تمام شد جواد پیر وقت عاشق در
 حق صاحبان جو جہان و زمرہ پرهیزکاران دوران الہی بقوای آن سرحل پرهیزکاران و بچوان سر آمد بخشندگان
 کہ بیامرز و بخت از جیب دل حزین و مونس بی فرین مؤلف را مؤلف را آنکہ کاشان بود و من بودم بکاشان در پیش
 در روی وقت رحلت چون عجان بر سرش مفرابام حاجی فاسم ان کودر حجان انجمن من میگفتم او میبودام
 در برش خسرو ملک محبت بود و جب مرتضی بود و خواهد بود در ملک محبتش انشب ندہ داریکہ جو
 لوائی عانی در نیم شب بیدار کردون افزاختی نیم روز خو جل و علا اثر از اظاہر ساختی و چون فقیر را محتاج
 شناختی بجز تمسیت ہم او بکار دیگر نپرداختی مؤلف را کار او بود محمود حق کہ در وقت سجود آشیان روح
 او شد شاخسار فرید و ثنا اللهم اغفر لہ ولنا و لجمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات بجز مہر سبت
 المتتمین علیہ السلام مجلس ذکر احوال سالار اهل نفاق و نقابت جناب متبیطا
 اما علی التقی صلوات اللہ وسلامہ علیک و علی ابائک و ابائنا و مؤلف
 امام دم آنکہ نہ آسمان را از او فخر ما باشد و بودہ دایم در دم با بای و نا انجام سلام با بنای و نا انجام
 بتم اللہ الرحمن الرحیم نقاؤہ دو دمان کلام سابق علی ہالی مفاہیشت عالی شانہ عن الادراک والا فہام کہ بر کن بندگان کرد
 رسول انفاوت و نقابت بر آنکخنہ و بجز ترکیب و جو با جود شان شمس و نور سالت و امامت را ہم آنحضرت کاہی علی
 را وسادہ آرای محفل وصابت محمد سازد کہ ذال اول الاوصیا و آخر الخلفاء اول من نصر النبی بخلافہ و اخر خلفائہ

شهادت امام علی النقی

الذین ذکر الله فی محکم کتابه و زمانه محمد از پند انزای انجمن علی فرماید که هذا صاحب مقام الرضا صاحب ذیل
والتحامل مؤلفه کی موصی صفت کا مدجو صادق وارث باقر علی با چون محمد داد در کوی رضامکن علی
چارمین کامد زینل اولین ابرو غایت مهکت و در محفل اصفار روشن مجد الله که از نخل کلاش شد لریشان
شدا ز کلهای جلیش شکر و الله خاطر و کلشن نخوام جز دلای او بعاله خویش با ماری نخوام جز پناه او برای جو
مان عبد جش دفری دارم سر اسر معنی فران بوصفش قصه گویم ز قول فادردان اگر خود فرصتی با هم عمر
نوح بر افزون ز حق کفر فتنه جویم خضر این بدوران من مدح امامی میکنم که مستی و مکتی بلغب و کنت
بزرگوارش ابو الحسن علی است و اشهر القابش هب نقی و هادی و منقذی و فقیه و امیر و طبیب و مؤمن است و انعام
بنوکل را بجهت اقامت سرمن رای که محل عسکر نباشد عسکری بنامند پدر بزرگوارش محمد جواد است که از مشرق و جنوب
مهر وجود علی طالع و در مغرب سامره غارب شد و مادرم مهر منظرش سیده زنان سمانه مغربه است که از اصرار ای کوی
مؤلفه از سری نابیر باهر را نور گرفت نور خورشید امامت بصیرت با چه فناد حق و خود ز زمین بر فلک افراخت و
نابرخسار جهان در که دولت بکشاد چون مسیح مولودان کلم طور فریالهی را نوده غیر آسمان آمد ملک بر از ویش
نوشت و تکت کت ربک صدقا و عدلا لامبدل لیکلیانیه و هو التبع العظیم تاریخ ولادت مبارکش سه شنبه پنجم
ماه رجب و بیست و دو از دم هجرتش و نقش خانم شرفش الله ربه و هو عظیمه من خلفه بود معاصرش از خانای نجف
عباس معتمد است که آنحضرت را بر شهید کرد و آنحضرت را منوکل در افر دولت سرمن رای از مدینه طیبه خواست
و هر چند بر قتلان بزرگوار را کرد خدا خواست حدیث در سبب طلبیدن منوکل حضرت امام علی النقی را از
مدینه شامه حد مخصوص خدای عظیم است و عاصم الاجار عن الاشاره که نگاهداشت خلیل داد را نش و کلام
در اب و مسیح را در دار و جیب دغار و در و دسرا و از سول پسند که هادی سالکان کعبه رضاست دلیل گرا با
بمقام فریب حضرت کبریا علیه صلوات الله الملك الاکبر و علی وصته الذی هو خیر البشر و اولاده الی یوم الحشر
شیخ مفید و دیگران را ویند که والی مدینه رسول نام دران ایام بمضمون آنکه ع بر عکس هفتاد نام زنگی کا نو
محمد بن عبدالله بود و علی بن محمد اذین بسپامر ساند محمد که عدو علی است و جهل است و نامها بسپا منوکل
غدار نوشت در شکایت آنحضرت مضمون یکی از آنها این بود که اگر خلیفه را بیکه و مدینه اجنبی است علی بن محمد
از این دو بلاد بیرون بر که اگر اهل ان ناحیه را مطیع و منقاد خود ساخت است علی را چون حسین را منوکل از حجاز
برای بایدر که مخالف علی من عمل نماید و آنحضرت نیز منوکل مرسوم داشتند که والی مدینه که با عزت شاه
ولا پیکنه دیرینه دارد اذین بسپا من میرساند و آنچه خلیفه نوشته کذب محض و انراست منوکل برای مصطنع
عرضه با آنحضرت نوشت که چون معلوم شد بد سلوکی محمد با علی او را مغزول داشتیم و محمد بن فضل با او
فضل داده بگومد مدینه کاشتم که در اعزاز شامعی موفور بظهور رساند و ابراهیم بن عباس را گفت تا عرضت این
مضمون با آنحضرت نوشت که خلیفه مخالفین طالب رضا و مشافای ثقات است اگر منوکل این دیار شود با هر که

خواهد از خود ایشان وحشم و خدمتکاران خود با نهایت وفاداری و سکون با بنظر بقی که هر وقت خواهد باز گشتند
 نخواهد مترقی تا باشد که گوارا باشد بر شما و بچی هر شهر را فرستاده که در راه خادم و ملازم شما باشد و بداند
 که کسی گرامی تر نیست از شما نیز خطیفه و امر نموده باینکه او اطاعت او امر و نواهی شما را مینماید و ظاهر لازم او
 در غرض آنحضرت را بان سفری بر آنکه مضامین نامها همان مراتب بود که بجدت شامام حسین ^ع نکاشته و بر آنحضرت
 عزیمت سفر عراق را بجهت انجام حج لازم داشتند **مولف** که در ام مکرر کرد روزگار کز روی کینه صید هر را
 کند شکار کبیدی که اهل کوفه نبودند با حسین در روزگار دیگر بار کشتن آشکار مضمون نامه بعلی چون عمر
 نوشت بویک فضل کافر عثمان بدشعار مانند نامه که نوشتند کوفیان بر شاه دین حسین علی فخر روزگار آن
 بزرگوار یکم کتب جوئی و در درشتی که با چندان کاشته که حاصل آن این بود که خون حلق نشسته او را زال بویا ^{بم}
 کردند و غریب او را اسپر از کربلا بکوفه و از کوفه به شام بردند ای شیعیان بگریه و غم در سر و بر آکشته که سرور سپهر ^{دین}
 بود در ظهر روز عاشورا و در آن حالت کرسنه نشسته بود **آه مولف** یاد آمد داستان کربلا داستان غم قرای
 جان کرا یاد آمد آن زمان کان شایین بودند نهاد در میان اشقیبا یاد آمد آن زمان کز سپهر اش خون روان
 کرد پداز پیر جفا ای پادان کافر بی بر پیشانی نورانی آنحضرت زد چون جامه را برداشته بر آن جراحت گذاشت
 کافر بی بری بری که سه شعبه داشت بر سینه بکینه اش زد که صد و نوزده علم و ربانی بود که آنحضرت با زر کا کشتید
 و سنا ز جوه شست **مولف** شاه از جان فدای سینه بکینه اش کردم بجان و دل بفرمان سرور سپهر
 کردم کدام سرور سپهرات گویم که هر یک هزار بلا مبتلا شدند از علی بن الحسین زین العابدین ^ع بیمار چو شری
 نکام اشک سرخ بر چهره زدم روان کرد از علی اکبر هجده ساله آن چون رفتم کتم نهال نشاطم بغم و الم بارود
 شود اگر از علی اصغر شیر خواره ات سر کن شوی نویسم طفل اشک از مهده اماتم گذرد شرح حال علی بن موسی
 نکاشتم و یکشعبه را از غم غریبه و گرفتاری او فرار بیدل نکذاشتم **مولف** نوبت کرم سپیداشد گفتگو
 ای شاه دین دشوار شد قبله عاشق علی مؤمن نور چشم من رضی باب حسن از جفا و کینه عباسیان
 از وطن مجبور آمد لکران از وطن شد سالک کوی فرات از حجاز آمد روان سو صحرائی امام علی النعمان
 چون علی بن موسی الرضا شد شهادت و از مدینه هجرت نمود و نزول اجلال بسامه فرمود و چون بان دیار
 رسید و منوکل خاطر جمع کرد بدین نامت بنای خصمی و دشمنی گذاشت چند روز آنحضرت را نطلبید و در
 جایکه محل نزول غریبان و کدایان بود مکان داشت **مولف** چو بودند آن ستمکاران پنداشتند جانش
 مکان دادند از اول با او غریب باش نواز شهابهمان چنین کردند و از آنها یکی آن بود که در دندانه
 جفا خوانش آنحضرت را چون جدش رسید اساجدین بجزایبه مکان دادند چون دل پر درد اسپران شام خراب
 و بویانه ساکن نمودند باقی نایب جهان ناب **مولف** بود آن ماوی بی بی احترام همچون ^{بم}
 کاند شهر شام بود ماوی امام عابدان سید سجاد فخر زاهدان آن امامیکه در و برانه شام ماوی

شهادت امام علی النقی

داشت در آن ویرانه سر برد و خشت خام می گذاشت و غریب اظهارش در دور و کنارش هر شب مشعل آه نا
 سحر می افراشتند و کرب و زاری داشتند **لَوْ لَعْنَةُ شَامِ شَامِ** شوران بود سحر بگذران این نصه
 ناوقت ذکر پیش ازین کردی نیم شرحی ز شام گفتند آن نقل را با خاص و عام کرکته دیگر بیان آن ماجرا هست
 بار استماع آنکه را **قَبْلَةَ عَاشِرَةِ** که در ویرانه است رویش از ویرانه سوخته است چند روز بود و ویرانه
 بعد از آن بردند سوخته اش هر که او را دل بجز خو خانه نیست فرزند آن در خانه و ویرانه نیست طالب خو
 بگر خانه است منزلش چون کعبه در ویرانه است بار او را هر کجا باشد بساط هست جنبه کرب و بساط از کجا
 این سجد است که روز داخل سامره شدم و بعد نماز حضرت رفتم و گفتم یا بن رسول الله شما کاران در راه **لَوْ**
 سعی کردند که اطفالی نورش تا کنند و پنهان نمایند که شمار آن در محل نزول فراق و مساکین فرود آوردند آنحضرت
 فرمود اینها بار رفتن شان مامناث ندارد پس بدست مبارک بجانب بر خود اشاره فرمود ناگاه بشارتی ظاهر
 چون فرود و س اعلیٰ ترین بانواع ریاحین و درختها پر میوه و نهرهای کشیده و حور و قصور و علمان و ^{ندان}
 که هرگز نظیر آنها را تصور نکرده بوده من چنان بودم که آنحضرت فرمود یا صالح ما بقدر خدا در هر کجا
 هستیم اینها با ما است **لَوْ لَعْنَةُ رَاسِي** راستی این قول از آنحضرت است هر کجا هستیم آنجا جنت است **جَنَّةُ الْفَرْدِ**
 دانی کجاست هر کجا ای امام رهناست ای که کویت هست ایوان بهشت چند در غم باستم از اهل کشت
 و ارهان ما را ز جور خاکبان ای که همیشه برتر از افلاکیان بعد از چند روز آنحضرت را بجان آوردند و پیوسته
 متوکل مرد و در اندیشه قتل آنحضرت بود کاهی بحسب آن بزرگوار امر میکرد و زمانی بقیدش بیرون میاورد
 که بلکه شپاره جانش را از هم بپاشد روزی امر کرد تا اسعاد تمند در خانه سعید شوق حاجت طلب کردند
 فبری در برابر انصاف جوه جاودانی کنند که آنحضرت را در بیم قتل افکند و نمیدانستند که آن بزرگوار
 فوز شهادت مقصود بود و از کشته شدن پنداشتند از ذریه ظاهره آن امام شهید بود که یک تن از
 چندین هزار دشمن باک نداشت تا لوی سعادت شهادت باسان افراشت هر چند ملائک آسمانها و جیان
 پریان با مددش آمدند قبول اعانت آنها نکرده **لَوْ لَعْنَةُ رَاسِي** باز کشتن ز سر کوی فاعار من است
 هر که باری شهادت کندم پار من است این آورده که از دوستان مخصوص امام منصوب بود نیز ذکر کرده است
 که من روزی بمنزل سعید شوق رفتم چون آنکافران ^{نظیر} بنافشار گفت میخواهی که خدای خود را مشاهده نمائی گفتم
 خدای من منزه است آنکه دیده شود گفت علی محمد را میگویم که شما او را امام خود میدانید و مرا ^{اند} کرده
 بکشتن او و فرود او را خواهم کشت پس مرا رخصت داد که بخدمت آنحضرت مشرف شوم چون بجزیره در آمدم
 آن امام مبین یاد دیدم که در آن جزیره نشسته و نباشد در برابر من و آنحضرت فبری حضرت میباید من سلام کردم
 و گفتم آنحضرت خندان مرا بشلی داد و فرمود او پیش از من کشته خواهد شد و صفر من ای دل پذیرد
 خانه زرافه که از دوستان بود شد و همین بخو که گذشت از آنحضرت شنید پس مسئله چند پرسید ^{و جواب}

شهند و شادمان و چیران رفت و الحال وقت که پراست **مولف** کار بیکه کرد از ستم آن کافر عیند هرگز نش
 نکر در ایام جز نبرد این کافر عیند را شند که چگونه امر کرد بحضرت بجهت علی بن محمد ^ع داستان نبرد با اخذ رکوع
 علی بن الحسین ^ع نیز بشور و در محفل شام که اهل بیت سیدانام را برابر نبرد ضلالت فرجام آوردند حضرت اما
 زین العابدین ^ع احتجاج چند با آن ستمگر فرمود که عاقبت کار بجائی رسید که در برابر بجهت های و اینه حضرت ^ع سخنی نتوا
 گفت بغض و غضب بسیار بر قتل آن بزرگوار کرد اهل بیت اطهار و نما و حضار بگریه و اضطراب درآمد مگر بعضی
 از جفا کاران به ایمان و فروش و عوغا از نهاد پرده کپان اسرار عفاف برخواستند هر که درخواست نمود از آن
 که بار قبول کرد و جلا در امر نمود تا آنحضرت ^ع را بیاعنی برد و اول تبریکه خود سراوار آن بود حفر نمود و همین که
 خواست حضرت بان بزرگوار زندان حضرت ^ع در زین شمشیر منوچه افغان و فروش و بیکه اهل بیت لکبر بود و مطلقا
 اندیشه از کشتن خود نداشتند که آنحضرت ^ع مباداشتند که هلاک نبرد را خواهد پد اما از اسیر اهل بیت ^ع سا
 بسیار پشیمان حال و بانند و ملال بود بار رسول الله بحال آن علی ^ع که در شام بدست دشمن دین مبتلا بود
 با برای این علی نام که چون او گرفتار کرده اشفیا بود فضل بن احمد کاتب را و پس که روز منوکل چندان به
 انروز زمین و زمان تغییر داشت که من و معین که بسیار مغرور بود داخل شدیم ملتفت مغرور نشد و با فح
 این خافان میگفت که بخدا قسم او را میگویم و حید او را میگویم و فح الش غصبا و را باب رضای فرعی
 نشاند و او جرم کرده بود که کاخ این خم المسلمین ^ع را از قتل آن امام مبین برآید هدیه چهار غلام ترک
 را که ترک کنند دین و دنیا میدادند نماز کرده بهر یک شمشیر داد که چون آنحضرت ^ع داخل شو او را بقتل
 رسانند و ماه در اضطراب نشویش بودیم که ناگاه حاجب آمد و خبر داد که آنحضرت ^ع آمدن نامی نظر در راه
 و در دیده اشک و بر سینه اه داشتم که دیدیم که علی باقر محمدی ^ع و صولت حیدر حسن خصال حسین جمال
 زهد تجاری از ناصبه حالش ظاهر و علم باقری از وجناش احوالش باهر راوی صادق بود که موشی صفت که با سخن
 فرعون درآید و خلیل آسا که باش میزدی بن برضاد هدایت جواد داخل خانه خلیفه ستم نهاد شد و لب
 مبارکش حرکت مینمود و معلوم بود که دعائی تلاوت میفرمود و هیچوجه آثار خوف از آن حضرت ظاهر نبود
مولف بجهت موسی نیندیشد فرعون نه ابراهیم اندیشد زمرود نه احمد را بود بهی بوجهل علی
 کی رسید از بوبکر مردود چون نظر منوکل بر آنجناب افتاد خود را از کمر برافکند و با استقبال شناخت
 و او را در بر گرفت و میان دو دیده اش را بوسید و شمشیر که در دستش بود از دهشت افتاد پس گفت
 ای فرزندان رسول خدا و ای بهترین خلق خدا ای پیغم من و مولای من ای کتایبند عطفه مشکله ای ابوالحسن
 برای چه در چنین وقتی بتدیج کشیده آمد حضرت ^ع فرمود پیک ثوبطالیب من آمدن ملعون گفت دروغ
 گفته استان و لذت ناگفتای سید بر کرد و بهر جا که خواهی برو پس ز بر و فرزندان و خویشان خود را گفت
 که مشایخت کمیند آنحضرت ^ع را و چون از چهار نفر غلامان ^ع نظر بان تارک دنیا افتاد از روی تعظیم چهره

شهادت امام علی النقی

۱۰۴

وچین خود را بر زمین سوند و چون آنحضرت بیرون رفت و از سبب تعظیم و سجود ایشان با آنحضرت پرسیدند
گفتند که چون نظر ما بان هفتاد افتاد از مهاجرتش ترسیدیم و دیدیم که زباده از صد نفر با شمشیرهای
کشیده در دور آنحضرت محافظت می نمایند منوکل نفع گفت این امام تست و خندید و فرمود در هاست بر تو
از مفتوح شد که آن بلیه از آن بزرگوار گذشت و صدق قول او بظهور رسید و **بسم ابراهیم محمد طاهر**
روایت کرده که خواجه در بدن منوکل هم رسید و کسی جرأت نمیکرد که بنشیند یا ورساند و بیم هلاکت داشت
فتح بن خاقان گفت که فریاد می طلب علاج از آن فرزند صاحب معراج علی بن محمد تمام چون نزد آنحضرت شد فرمود
که مشکل کو سفند را در کلاب غلبه سازند و بر آن جراحی کنند تا اطبا بخندند چون بفرموده آنحضرت عمل
کردند آنجا یافت و در ساعت خوب شد و درد از تنگنای او اگر که سک را بیوان خنجر را لاش داده بر نشستن میبندند
بقول مؤلف هنر بود ما در منوکل ده هزار دینار طلا در کلبه کرد و سر هم میخیزد آنحضرت فرمود و چون لعین
شفا یافت مردی که او را بطحانی می گفتند منوکل بدستها از آنحضرت گفت که آنحضرت اسلحه بسیار و اموال بسیار
جمع کرده است داعیه دارد منوکل شبی سعید حاجب را بخیر خانه آنحضرت فرستاد سعید نزد بان برداشت که غافل
از دیوار خانه شده باشد چون بالا رفت و خواست داخل شود راه را گرفت حضرت از حجره صد از دنیا که ای سعید
تا چراغ بیاورم چون شمع آوردند دیدم که آنحضرت عجبی نشی بوشیده و عمامه پیشی سر بسته و سجاده خور را بر
رکوعی کس کرده و رو قبیله نشسته پس فرمود برو و در خانه بگرد و هر چه بیایی بردار چون در جمع خانه کشتم
بدره زری یافته که مهر ماد در خلیفه را بران زده بودند و یک کپسه دیگر سر مهر پس حضرت فرمود مصلای
مرا بردار برداشت شمشیر یافت غلافش خوب بود شمشیر و دو بدره زر را نزد خلیفه برد چون مهر ماد
خود را بران دید او را طلبید و از چگونگی آن پرسید گفتند نزد خود را و عاقبت یافتن او را گفت چون بدره دیگر
کشودند چهار صد دینار در آن بود منوکل یک بدره دیگر علاوه آن نموده همه آنحضرت با معذرت تمام
فرستاد سعید آورد و گفت باین رسول الله از تقصیر من در گذر که بی رخصت با خلیفه داخل خانه شما
شدم آنحضرت فرمودند **سَبِّعَلِمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيْ مَن قَلِبِ يَنْقَلِبُونَ** و با اینهمه مشاهده باز دستار از آن
آن بزرگوار نمیداشت مشهور است که آن سک در پیش ضر خود بر که ساخته بود بجهت سیب و بسیار
از درندگان را در آنجا جای داده بود و هر که را اراده عفویش داشتند آن بر که می افکند و در چند طهر
از برای آنها بنده اشند تا اگر سنگی آنها بسپا باشد پس آن صاحب جرمن نزد سعید پلنگ حمله از پیش طایف
نخوشا بوم غراب شوم کلب درنده زب خورنده امر کرد تا بوسف مصر و لایب عزیز در بار جلالت صاحب حاج
جو در شب محراب سجود فرزند جواد خداوند سدا در خلیل خلیل اخلا دلایل دلیل او داران بر انداختند
نکند چه ابراهیم بن از ریانش در بر دادند آنکند چون موسی بن عمران لولفه عیان شد بر هر
عالم که نزد اسات کافر مشغولش که فرعونست آن فرزند ایمان اما هر چند آنش و اب موسی و ابراهیم را

بهر

گرامانه

جلد ثانی

ابتداء و انستد نمود درندگان نسبت با حضرت در مقام از تپ بر آمدند حضرت در بر که متوجه آن شدند و سبب
در دوران بزرگوار از روی نذلل و پناز چهره و چین بر زمین میسوزند انکار چون این مصیبت یادید فهمید
که باعث مزید اعتقاد شیعیان خواهد شد حکم کرد که زود انفرجه در گاه و دود را از بر که بیرون آورند
اماد سنازا استخفاف انسرور بر نپداشت روز از روزهای بسیار گری که از حرارت مرغ در هوا
نواست پید و ماهی در دریا شناور نمیکرد بد زبر که اب و هوا در با نش مثل شده بودند و خاک خاک کباب
بر یاد فنا میشد حکم کرد که جمیع علماء و سادات و اشراف و اعیان حضرت ^{بارکان} ولت تمامی پیاده در رکاب ^{کباب} آیدند
سوی خاقان و زید که میخواست فلدا و در ابر خلق ظاهر نماید در حقیقت این هم منظورش نبود بلکه میخواست
خفنی از امام علی النقی بر مردم اظهار کرده باشد زنا ف حاجب میگوید که در آن روز مشاهده کردم امام را
که پیاده مبرفت و شب میکشید تعب بسیار عرفان بدن مبارکش جاری بود من نزد یک آنحضرت شدم و گفتم
که باین رسول الله چرا شما خود را تعب میدید آنحضرت فرمود عرض این معلون از اینها استخفاف است
اما هر شب بد من نزد خدا کمتر از نافع صالح نیست بر دانی فرمود که یک روزه تا غن من نزد خست از نافع صالح
و فرزند آن او گرامی راست زرافه میگوید که چون بخانه رفتم این قصه را با معلم اطفال خود که کان شتیع
باو داشتم گفتم معلم آگاه سو کند اما که بر استی شید این سخن را از آنحضرت سو کند باو نمودم که شنید
گفت پس فکر کار خود را بکن که ^{میشود} بگر منوکل هلاک تا از فضیله او آسبی نبوی رسد من گفتم از چه دانستی
گفت برای آنکه آنحضرت دروغ نمیکوید و خستاد رفقه صالح فرموده که ^{میشود} تمنعوا فی دارکم ^{میشود} لئلا یاموا بآبائکم
بعد از پی کردن نافع صالح زرافه هلاک شد بنای زرافه ^{میشود} بولف بر بوان سبط انشاهی که افلاک بد رکاب
بود یکتوده خاک بصورت کرمی مثل خاک کافت معنی مخز افلاک کاست اگر خورشید را خست افلاک
چو او صید کجا بند بفرارک بصورت کرمی در نزد نوخار است معنی یاد شاه ناج دار است سر و طلب
خبر از سلبین است در درج امیر المؤمنین است بکنی خاکساری این است اسپر در چهار این است
فرزند زاده آن امام اسپر است که با دست بسته در کربلا او را بدام من صحر پیاده در رکاب اشقیامید و
و ناز با نهر بریدن شرفش میزد و بان از تو که میکشید فیض وجودش باعدا میرسد با اسپر بسیار بود
بکسان و پیمان ال محمد ابر سنار و غنوار عترها و خواهر از ابر شتران برهنه سوار میدید واقفا و احبنا
ایشان از ^{میشود} بولف کرمی بر آه کوفه و گاهی بر آه شام گاهی یکج محنت گاهی بیوزم عام مرهم بیای او
هر روزش زخار آه باین برای هر شامش زخست خام زاده میگوید چون این سخن را از او شنیدم او را شناس
دادم و اخراج کردم و چون رفت باخواند پیش کردم که شاید این سخن را شناسد اگر احناطی در امر خود نماید
خواهد داشت اموال خود را بر آکنده کردم و انتظار انقضای روز را میکشید چون روزیم شد منتظر فرزند
منوکل با جمعی از اطراف و غلامان مخصوص و مجلس لعین در آمدند او را با فخر بن خاقان پاره پاره کردند و بعد

شهادت امام علی النقی

از مشاهده اینحال اعتقاد بامت حضرت کردم و بخدمت می رفتم و سرگذشت را عرض نمودم فرمود معلم را بنویس
گفته و من در حق منوکل در انروز نفرین کردم و حق سبحانه و تعالی مرا در حق او مسجاب کرد **حدیث کبری**
رحلت آنحضرت از جهان و شهادت آن بزرگوار از جور معتمد بایمان بقا مخصوص خدای علی است
که مصایب را بر خود در مخصوص موجه اولیاد داشته و ربابت بلیات بر مفاقا و صبا افزاشه پانزده روز بلا را در دنیا
لاجره نوشتند و طریق کعبه حبش را موالیان او ببردند و بجان کوشیدند و سنش در مقامی است ^{شش} من رای و د
در مکانیست که بود و لایبری سرآمد و دستا او خاتم انبیاست پیشوای عبادت سرور و اصحاب و همام علی صلوات
الله علیه ما و علی الهما و اصحابها الطاهرین المعصومین **تولدت** ما بجز این باز داغ نازه شد ^{غصه} سوخ اند
بنا نازه شد من که بوم روز و شب دشور و شبین منوشتم داستانها از حسین چند روز سپهرم چون
بود نطق کلم از سخن خوا موش بود باز طلی شد شوه خوا موشیم دفع شداید در شان مدهوشیم خوا موش
باز ای اهل سداد فتنه گویم ز فرزند جواد طایفه عاشر امام راستان پیشوای اهدان و عابدان داستانها
امام علی النقی را بنوعی نکارم که در خاطر دارم تا بر شیعیان معلوم شود که چگونه آن بزرگوار افتد اجتنابا جلد کار
و پد رکوارش در جهاد شهادت و سعی را طاعت ملک علام مخفی نماید که چون منوکل ملعون آنحضرت را بکشد
و کراهی پیش از آن بجزایر اودر ظلهای بیبانشینان امام عالم فدا میکرد من جمله یکی آن بود که آنحضرت را ببر که
سباع انداخت و از آنجا از آنحضرت همگی بندگان و نیازش آمدند یکی دیگر آنکه کس بطلب آنحضرت فرستاد که از بزرگوار
بفضل رساند و دید آنچه می کرد که باعث اضطرابش شد و عذرخواستن از این قبیل بسیار از او صادر شد تا بدستار و اصل
کرد بد و توبیخ خلاف بمعتمد عباسی رسید مدتی آنحضرت با او زبانشند و بنا بر احکام الهی بود که باید جای
سازند جاری ساختند و امام حسن عسکری را در جبهه کمال بنوعی حاصل که سر او را مسند خلاف و امامت شدند
معتمدانی نیز بد بشا و نثار عیند رسید مسند قتل آنحضرت کرد بد و مصلحتی در آن دید که آنحضرت را بفرستد
شهادت پذیرد و محصل نبود و بشا بیری با آنحضرت پیوست که شیطان از جمله آن چنان آمد و در آن وقتان امام
دو سامر بودند و از اهل بیت خود ایشان آنحضرت که کسیکه مددکاری پاری آن بزرگوار را نماید بغیر آنحضرت
امام حسن عسکری نبود ای شیعه چون زهر بر بدن آن امام مؤمن کار کرد شد دل مبارکش بدید آمد و فرزند
خود امام حسن عسکری را در بر کشید و وداع نموده اسرار امامت را با آنحضرت سپرد مانند حدیث علی که امامت را
بجس فرزند بزرگ خود موقوف داشت چون آنحضرت شدت نمود و اثر زهر بر بدن شریفش ظاهر گردید و
ایشان قدس طایر روح شریفش را مکان شد و در آن وقت امام حسن عسکری را حالش عارض شد که پد بزرگوار
در شهادت امام جواد و جواد را در امام رضا و امام رضا را در غم امام موسی و امام موسی را در مصیبت حضرت رضا
و صادق و از واقعه امام محمد باقر و آنحضرت را از غم سپید بجاد و بجاد را در عزای پد شهید مظلوم خود و امام حسین را
از در همام برادر خود امام حسن حسین را از داغ علی بن ابیطالب و چون روزگار بخند کرد داغ دل امام حسن را